

رایش سوم

از مسکو تا استالین گراد



ویلیام شایرر

ترجمه: کاوه دهقان

william shirer

از انتشارات متین = قائم مقام

آنچه تاکنون منتشر شده

از ولگردی تادیکنتاوری	ویلیام شایرر
چمدان	بزرگ علوی
استفراغ	ژان - پل سارتر
جنگ شکر در کوبا	ژان - پل سارتر
شاهکارهای جاویدان	نویسندگان بزرگ ایران
پیروزی فکر	ترجمه رضا سید حسینی (ماردن)
عادلها	آلبر کامو
اوژنی گرانده	بالزاک
دانشکده‌های من	ماکسیم گورکی
کوشه گیران آلتونا	ژان پل سارتر



بهاء ۳۰ ریال



سفرنامه

از مسکو تا استالینگراد

اثر: ویلیام شایرر

مترجم: کاوه دهگان



تهران - ناصر خسرو

این کتاب در ۴۰۰۰ نسخه در چاپخانه خیام چاپ شد

مقدمه مترجم

این کتاب که در یک هزار و دویست و پنجاه صفحه بزرگ نوشته شده، «پیدایش و سقوط رایش سوم» (۱) نام دارد و نویسنده آن «ویلیام شایرر» (۲) است.

یک سال و نیم پیش، مقالاتی تحت عنوان «از ولگردی تا دیکتاتوری» بترجمه نویسنده این سطور در «کیهان» نشر شد که مورد استقبال فراوان خوانندگان تهران و شهرستانها قرار گرفت. اینک میگوئیم:

آن نوشته، تنها نکته بسیار كوچك و چكیده‌ای از فصل زندگی هیتلر در کتاب کنونی بود و عنوان «از ولگردی تا دیکتاتوری» نیز نامی بود که مترجم بر آن نهاده بود.



گفتیم: «پیدایش و سقوط رایش سوم» در نوع خود اثری بی نظیر است. چرا چنین است؟ برای آنکه باین پرسش پاسخ دهیم،

1 - The Rise and fall of the third Reich

2 - William Shirer

از منگو تا استالینگراد

نخست باید متذکر شویم: در آن دوازده سالی که دوران حیات آلمان هیتلری بود، حوادثی در جهان بوقوع پیوست که بگفته مورخان غربی، تمدن غرب هرگز وقایعی بآن عظمت و هیبت ندیده بود.

از روز سی ام ژانویه سال ۱۹۳۳ که هیتلر براریکه قدرت تکیه زد، تا اول ماه مه ۱۹۴۵ که زیر رگبار گلوله های توپ در پناهگاه زیرزمینی خویش خود کشی کرد، آنچنان حوادث عظیمی در تاریخ بشر رخ داد که بی گفتگو سرنوشت انسان معاصر را در گونه ساخت. از جمله این وقایع، ورود اتحاد شوروی بمیدان سیاست جهان و اختراع بمب اتمی و آثار بعدی این دو واقعه بود.....

لیکن هیتلر و حکومت او، يك پدیده آنی و «مجرد» نبود، از دوران «مارتین لوتر» تا سال ۱۹۳۳، عوامل فراوانی در کار فراهم ساختن زمینه ها بود تا مردی چون هیتلر از نردبان قدرت صعود کند و جهان را بكام جنگ و مرگ فروبرد. آن عوامل چه بود؟ پاسخ این پرسش را شایرر در کتاب خود بشما خواهد داد.

شایرر، برای آنکه آن عوامل و ارتباط دانه های زنجیر حوادث را بخواننده نشان دهد، سی و پنج سال تمام بمحقق و مطالعه پرداخت. وی این تحقیق را از سال ۱۹۲۵ که برای نخستین بار بعنوان خبرنگار روزنامه «شیگا گوتر میسیون» بآلمان رفت، آغاز کرد. درین دوران طولانی، شایرر علاوه بر آنکه خود از نزدیک

از مسکو تا استالینگراد

شاهد عینی اعمال هیتلر و حزب نازی و وقایع آلمان پس از جنگ جهانی اول بود، کتب خاطرات بسیار کسان را که در حوادث مورد مطالعه او نقشهای اساسی داشتند، و نیز آثار انتقادی و «تفسیری» مورخان چون «بالوک» (۱) و «ویلر بنت» (۲) و «ترورر و پر» (۳) و «میلتون شولمان» (۴) و دیگران را خواند. آنگاه پس از جنگ دوم، برای آنکه خود از نزدیک گفته‌ها و اعترافات زمامداران آلمان نازی را بشنود، در تمامی جلسات دادگاه نورمبرگ (دادگاهی که رهبران آلمان هیتلری در آن محاکمه میشدند) شرکت جست.

با همه اینها، دو چیز سبب شده است که «پیدایش و سقوط رایش سوم» اثری بی نظیر شود. نخست آنکه: شایرر از جمله افراد انگشت شمار است که به تمامی اسناد محرمانه رسمی حکومت آلمان دست یافت. این مدارک که کامل و دست نخورده، بچنگ متفقین افتاد (و این خود در تاریخ، حادثه ای بی نظیر بود) سال ۱۹۵۵ از جانب دولت آمریکا، فقط برای مدت کوتاهی در اختیار چندتن گذاشته شد که از آن عده معدود، یکی ویلیام شایرر بود. از اینرو، کتاب شایرر علاوه بر مشاهدات شخصی و مطالعات و تحقیقات وسیع وی، شامل گنجینه بزرگی اسناد و مدارک محرمانه حکومت آلمان، از دوران «بیزمارک» تا سقوط

1 - Bullock
Roper

2 - Wheeler Bennett
4 - Milton Shulman

3 - Trevor

از مسکواتا استالینگراد

هینلر است .

برای آنکه خوانندگان با اهمیت و عظمت «پیدایش و سقوط رایش سوم» بیشتر آگاه شوند، کافیت بگوئیم که وزن اسناد محرمانه دست نخورده دولت آلمان که شالوده و بنیاد کتاب شایرر را تشکیل میدهد، تنها آنچه مربوط بوزارت امور خارجه آلمان بوده چهارصد و هشتاد و پنج تن وزن داشته و شماره پرونده های وزارت دریاداری آلمان به شصت هزار بالغ میشده است .

دوم آنکه: بگفته ناشر «پیدایش و سقوط رایش سوم»: «برای نوشتن يك كتاب خوب، تنها دست یافتن با اسناد و مدارك، كافی نیست» . آنچه كتاب شایرر را بیشتر برجسته و ممتاز ساخته اینست که او استعداد داستانرایی و تاریخ نگاری را بحد اعلی دارد و ایندو را با نیروی سنجش و قیاس و قدرت تشخیص و انتخاب، به عالیترین وجه درهم آمیخته است . شایرر تنها برای تدوین و تنظیم مطالب كتاب خود، پنج سال و نیم صرف وقت کرده است .

«ترور و پر» مورخ مشهور معاصر که نام او رفت، درباره «پیدایش و سقوط رایش سوم» میگوید: «حقایقی که این كتاب عالی، بنظر خواننده میرساند، بسیار زیاد و مسلم و غیر قابل انکار است این يك اثر جاویدان است که داورهای آن درست و استنتاجاتش گریز ناپذیر است . هنگامیکه این داستان هراس انگیز به اوج خود میرسد و بروجدان فراموش شده ملت آلمان پر تورسواکننده ای می افکند، یکی از کارهای برجسته و منحصر

از مسکو تا استالینگراد

بفرد کتاب را مشاهده میکنیم.

روزنامه معروف «نیویورک تایمز»، در شماره ۳۷۵۳۰ مورخ بیست و پنجم اکتبر ۱۹۶۰، در بخش انتقاد کتاب خود طی بحث مفصلی که درباره «پیدایش و سقوط رایش سوم» کرده است، مینویسد: «پیدایش و سقوط رایش سوم، یکی از آثار بسیار مهم تاریخی عصر ماست بر رغم حجم بزرگی کتاب، لذتی که خواننده از آن کسب میکند، حتی يك لحظه قطع نمیشود».



کتاب شایرر، ماه اکتبر ۱۹۶۰ در آمریکا و انگلستان منتشر شد و هنوز چند روزی از انتشار آن نگذشته بود که به قیاس بی نظیری فروش رفت.

نیویورک تایمز در شماره دهم ژانویه ۱۹۶۱ خود خبر داد: «فروش پیدایش و سقوط رایش سوم که بهای آن ده دلار است، در تاریخ تجارت نظیر نداشته است. (۱)

کتاب شایرر، سال گذشته مسیحی (۱۹۶۱) در آمریکا جایزه «بهترین کتاب سال» را بود و کمپانی فیلمبرداری «مترو-گلدوین مایر» تصمیم گرفت فیلم عظیمی از آن تهیه کند، اینک به خبری که «نیویورک تایمز» در این باره داده است توجه کنید: «نیویورک- ۹ ژانویه (۱۹۶۱) - کمپانی مترو گلدوین مایر امتیاز فیلمبرداری از موضوع کتاب «پیدایش و سقوط رایش

1 - "It reportedly is the most widely sold \$ 10 book ever recorded in the trade"

از مسکو تا استالینگراد

سوم» را بدست آورده است... سخنگوی «مترو» مبلغی را که کمپانی بابت خرید امتیاز کتاب بنویسنده پرداخته است و نیز تاریخ ساختن فیلم را افشا نکرد، ولی گفت: موضوع کتاب، بصورت يك فیلم عظیم در خواهد آمد، فیلمی که یکی از مهمترین وقایع تاریخ بشر را نشان خواهد داد.

پائیز سال گذشته، ترجمه آلمانی کتاب شایر در آلمان غربی منتشر شد و بنا به خبر روزنامه «نیویورک هرالد تریبیون» در همان ماه اول، ده هزار نسخه آن بفروش رفت. کثرت خریداران بحدی بود که نماینده ناشر اصلی در آلمان غربی، گفت: «ما مجبور شده ایم برای تجدید چاپ کتاب، ذخیره کاغذ خود را زیاد کنیم».

هفته نامه «نیوزویک» مطلب جالبی را نقل میکند که بی مناسبت نیست در اینجا بدان اشاره کنیم:

شایر، کتاب خود را نخست پیش یکی از ناشران امریکائی که با او آشنائی قدیمی داشت برد و از او تقاضای چاپ آنرا کرد. ولی این ناشر، بعنوان اینکه موضوع هیتلر و آلمان نازی کهنه شده است، از چاپ آن امتناع ورزید. «نیوزویک» مینویسد ناشر مورد بحث که اکنون متوجه اهمیت و عظمت کتاب و فروش خارق العاده آن شده، چیزی نمانده است که از شدت غصه خود کشتی کند!

اینک شما و فصلی از «پیدایش و سقوط رایش سوم»...

کاوه دهقان

ساعت سه و سی دقیقه با مداد روز یکشنبه بیست و دوم ژوئن سال ۱۹۴۱، یعنی درست در همان روزی که یکصد و بیست و نه سال پیش ناپلئون بقصد تصرف مسکو از رود نیمن (۱) گذشته بود و درست یکسال پس از آنکه کشور ناپلئون در جنگل کامپین (۲) قرار داد شکست و تسلیم خود را امضا کرده بود، توپهای آلمان نازی در جبهه‌های بطول یک هزار میل بغرش در آمد و اشکرهاى زره پوش و مکانیزه آدونف هیتلر از نیمن و رودهای گوناگون دیگر گذشت و مرزهای شوروی را شکافت و بسرعت پیش تاخت. این، ارتشی بود که تا آن زمان شکست ناپذیر بود.

ارتش سرخ، بر دغم همه هشدارها و نشانه‌های هشدار دهنده، همانگونه که ژنرال هالدر (۳) رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان روز اول حمله در دفترچه خاطرات خود نوشت: «از لحاظ تاكتيك، در سراسر

1 - Niemen

۲ - اشاره به پیمان متارکه جنگ آلمان و فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰ است. این پیمان در جنگل «کامپین» نزدیک پاریس امضا شد (مترجم)

3 - Halder

از مسکو تا استالینگراد

جبهه غافلگیر شد... و باز بقول او: «واقعیه اینست که در بسیاری از نقاط سرحدی، شورویها برای اقدامات نظامی، حتی صف آرائی هم نکرده بودند و پیش از آنکه بتوانند بفکر مقاومت افتند، سیل خروشان ارتش آلمان از سرایشان گذشت».

تمامی پلهای اولیه، دست نخورده بچنگ سپاهیان هیتلر افتاد و صدها هواپیمای جنگی شوروی، در فرودگاهها خرد و نابود شد. در دوسه روز، بازان نازی، از تپشهای کامل شوروی را به محاصره افکندند و دهها هزار اسیر گرفتند. چنین بنظر میرسد که «جنگ برق آسای آلمان در لهستان»، با همه خصوصیات و آثار و نتایج آن، بار دیگر در شوروی تکرار شده است...

هالدر که همیشه مردی محتاط و دوراندیش بود، دفترچه خاطرات روزانه خود نوشت: «دیگر میتوان گفت که جنگ برق آسا در روسیه، طی چهارده روز به نتیجه رسیده است» و افزود: «تا چند هفته دیگر، کار بکلی تمام است».



چند ساعت پیش از آنکه حمله سپاهیان آلمان نازی بشوروی آغاز گردد، یعنی: بعد از ظهر روز شنبه بیست و یکم ژوئن سال ۱۹۴۱، آدولف هیتلر در ستاد زیرزمینی جدید خویش که نام «لانه گرگ» (۱) بر آن نهاده بود، پشت میز تحریر خود نشست و نامه مفصلی را خطاب به موسولینی دیکتاتور ایتالیا، دیکته کرد. «لانه گرگ» در پروس شرقی، درون جنگل گرفته و تاریکی قرار داشت.

از مسکو تا استالینگراد

پیشوای نازی، نظیر همه تجاوزات دیگر خویش که مقدمات کار را بی اطلاع موسولینی فراهم میآورد، اینبار نیز تا آخرین لحظه بدوست خوب و متحد اصلی خود تا آن حد اطمینان نکرده بود که از راز خویش آگاهش کند. ولی اینك، در آخرین دقیقه، اینكار را میكرد.

نامه هیتلر، آشكار كننده ترین و موثق ترین سند است كه درباره دلائل برداشتن این گام مرك آورده است داریم، همان كاری كه تا مدت ها جهان خارج را بحیرت افكنده بود و همان اقدامی كه میبایستی راه را برای سقوط او «رایش سوم»، هموار سازد. این نامه، بی گفتگو، آكنده از دروغها و تجاهلهای معمولی هیتلر است كه میكوشید حتی دوستان خود را نیز بفریبد. لیكن، در زیر این دروغها و تجاهلهها، و از خلال آنها، استدلال اساسی و ارزیابی واقعی (واشتباه آمیز) اواز اوضاع و احوال جهان، خود نمائی میكند. و این، هنگامیست كه تابستان ۱۹۴۱، یعنی دومین تابستان دوران جنگ آغاز شده است. اینك نامه هیتلر:

«دوچه (۱)»

این نامه را در لحظه ای بگویم كه ماهها تفكر آمیخته بدلهه و اضطراب و آن انتظار دائمی كه اعصاب را خرد میكند، پس از انتخاب دشوارترین تصمیم زنند گیم پایان یافته است. **وضع (۲):** انگلیس این جنگ را باخته است. او، چون غریقی است كه بهر حشیشی توسل میجوید. با وجود این، پاره ای از

۱ - واژه ایتالیائی بمعنای «پیشوا» دوچه لقبی بود كه فاشیستهای

ایتالیا به موسولینی داده بودند.

۲ - تأكیدی است كه خود هیتلر روی كلمات كرده است. (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

امیدهای انگلیس مسلماً بی‌منطق مخصوص نیست ... نابودی فرانسه ... انتظار جنگ افروزان انگلیسی را دائماً متوجه‌جائی کرده‌است که میکوشیدند جنگ را از آنجا آغاز کنند و آن روسیه شوروی است.

هر دو کشور، هم روسیه شوروی و هم انگلیس، بیک اندازه علاقه‌مندند تا اروپا ... در نتیجه یک جنگ دیرپای، از پا در آید و توانائی حرکت نداشته باشد. پشت سر این دو، ایالات متحده آمریکا ایستاده است و تحریکشان میکند ...

هیتلر، سپس توضیح میدهد که با قوای بزرگ نظامی شوروی که در قنای او قرار دارند، هرگز نمیتواند برای حمله همه جانبه با انگلستان، حمله‌ای که آن کشور را بنانو درآورد، «بویژه حمله هوایی» نیروهای خود را مجتمع و متمرکز کند.

آنگاه چنین میگوید:

«واقعیت اینست که تمامی قوای قابل حصول روسیه، در مرز ما تمرکز یافته‌است ... اگر اوضاع و احوال بمن اجازه دهد که نیروی هوایی آلمان را علیه انگلیس وارد میدان کنم، این خطر وجود دارد که شوروی «استراتژی اخاذی و باج‌سبیل گرفتن» را آغاز کند و آنوقت ناگزیر خواهیم شد بی‌سرو صدا تسلیم او شوم، زیرا از لحاظ قدرت هوایی، در خود احساس ضعف و حقارت خواهیم کرد ... و در این صورت، انگلیس بهیچ‌رو حاضر نخواهد شد که صلح کند، زیرا بشریک روسی خویش امید خواهد بست. و هر اندازه که آمادگی قوای مسلح شوروی

از مسکو تا استالینگراد

بیشتر شود، طبعاً این امید انگلیس نیز فزونی خواهد گرفت. و در پشت سر این مسأله، موضوع ارسال مقادیر عظیم مواد جنگی از آمریکا، وجود دارد که روس و انگلیس امیدوارند در ۱۹۴۲ بدست آورند...

از اینرو پس از آنکه پیای مغز خود را کاویده‌ام، سرانجام باین نتیجه رسیده‌ام که حلقه‌ام را پیش از آنکه تنگ شود، بگسام... نظر کلی من اینک اینست:

- ۱ - به فرانسه نظیر همیشه، اعتماد نشاید کرد.
- ۲ - خود آفریقای شمالی تا آنجا که «دوچه»، به مستعمرات تو مربوط است، محتملاً تا پائیز امسال مصون از خطر است.
- ۳ - اسپانیا، مرده است و از این میترسم که فقط هنگامی جانب ما را گیرد که نتیجه جنگ معلوم شده باشد...
- ۵ - حمله به مصر پیش از پائیز بهیچ وجه مطرح نیست.
- ۶ - چون آمریکا با تمام نیروئی که قدرت بسیج آنرا دارد، بدشمن ما یاری میدهد، و رون یا وارد نشدن او بمیدان جنگ، بی تفاوت است.
- ۷ - وضع در خود انگلیس بد است؛ تهیه خوراک و مواد خام، روز بروز مشکلتر میشود. روحیه نظامی مردم آن کشور برای جنگیدن، رو به مرگه فقط بامیدها پایدار است و این امیدها، بر دو فرض قرار دارد: کمکهای روسیه و آمریکا. ما، امکان امحای آمریکارا نداریم، لیکن توانائی آنرا داریم که روسیه را از میدان بدر کنیم نابودی روسیه در عین حال موجب آسودگی

از مسکو تا استالینگراد

خاطر فراوان ژاپن در آسیای شرقی خواهد شد و این امکان را پدید خواهد آورد که بسبب مداخله ژاپن، فعالیتهای آمریکا با خطر بسیار بزرگتری روبرو شود.

در چنین اوضاع و احوالی، تصمیم گرفته‌ام که بریاکاری «کرم‌لین» پایان دهم

هیتلر سپس میگوید که آلمان در روسیه بهیچ سرباز ایتالیائی نیاز ندارد (او نمیخواست افتخار فتح روسیه را با رفیق خود تقسیم کند، همچنانکه در فرانسه نیز چنین نکرده بود) ولی ایتالیا میتواند با تقویت قوای خود در آفریقای شمالی و آماده‌شدن برای «اعزام نیرو بفرانسه، در صورت نقض پیمان صلح از جانب فرانسه»... «کمک قاطعی بآلمان کند. این، برای «دوچه» زمین‌خوار، طعمه خوبی بود. آنگاه نامه هیتلر بدینگونه ادامه مییابد:

«تا آنجا که مربوط به جنگ هوائی با انگلیس است، ما، تا مدتی، حالت دفاع بخود خواهیم گرفت....

و اما درباره جنگ شرق (شرق اروپا، منظور هیتلر جبهه شورویست - مترجم) «دوچه»، باید بگویم: بی گفتگو جنگ دشواری خواهد بود؛ لیکن من درباره پیروزی عظیم آن، يك لحظه هم بخود تردید راه نمیدهم. بالاتر از همه، امیدوارم آنوقت است که خواهیم توانست برای تهیه خوراک، پایگاه مشترکی در «اوکراین» بدست آوریم، پایگاهی که مواد غذائی اضافی را که ممکن است در آینده بدان نیاز داشته باشیم، فراهم آورد.

از مسکو تا استالینگراد

بعد ، هیتلر در اینباره که چرا مطلب را زودتر با همدست خود در میان نگذاشته است ، بهانه‌ای می‌تراشد و می‌گوید :

«دوچه ، اگر تا این لحظه ترا از تصمیم خود آگاه نکردم ، برای آن بود که تصمیم نهائی ، تا ساعت ۷ امشب گرفته نخواهد شد ... (۱)

دوچه ، هر چه پیش آید ، وضع مادر نتیجه برداشتن این گام نمیتواند بدتر شود ، فقط میتواند بهمود یابد ... معینا ، اگر نگلیس از حقایق و واقعیت‌های مسلم هیچ استنتاجی نکند ، آنوقت مادر حالیکه جبهه پشت سرمان امن و بی خطر شده است ، میتوانیم با قدرت بیشتری دشمن را از پا برآوریم .»
در پایان نامه ، هیتلر احساس آسودگی فراوانی را که از اتخاذ این تصمیم نهائی بدودست داده است ، شرح میدهد :

«...دوچه ، بگذار یک مطلب دیگر را هم بگویم . از آنزمان که پس از تلاش بسیار ، این تصمیم را گرفته‌ام ، احساس میکنم که روح دوباره آزاد شده است . شریک شدن با اتحاد شوروی ، باوجود صمیمیت کاملی که ما در مساعی خود برای آشتی نهائی با او ، نشان دادیم ، غالباً برای من بسیار ناراحت کننده بود ، زیرا در هر حال بنظر من چنین میرسید که با تمامی مبداء فکری و عقاید و وظائف پیشین خویش قطع رابطه کرده‌ام . اکنون

۱ - در حالیکه بموجب اسناد محرمانه ستاد ارتش آلمان ، تصمیم حمله بشوروی را از یکسال پیش گرفته بود . (مترجم) .

از مسکو تا استالینگراد

شادم که از چنگ این عذابهای روحی و فکری گریخته‌ام .

با سلامهای صمیمانه و رفیقانه ،

آدولف هیتلر



در آغاز پائیز ۱۹۴۱؛ هیتلر معتقد بود که کار شوروی تمام است. سه هفته پس از شروع جنگ، در «جبهه مرکزی» ارتش آلمان بفروماندهی فیلدمارشال فن بوک (۱) ، با سی لشکر پیاده و پانزده لشکر موتوریزه، از بیالیستوک (۲) تا اسمولنسک (۳) چهارصد و پنجاه میل پیش رفته بود. در مشرق اسمولنسک، در همان جاده بزرگی که ناپلئون بسال ۱۸۱۲ تسخیر کرده بود، مسکو فقط با دویست میل فاصله، ایستاده بود .

در شمال شوروی ، ارتش فیلدمارشال فن لیب (۴) ، با بیست و یک لشکر پیاده و شش لشکر زره پوش ، درون کشورهای بالتیک با شتاب بسوی لنینگراد پیش میرفت .

در جنوب، ارتش فیلدمارشال فن روندشتد (۵)، مرکب از بیست و پنج لشکر پیاده و چهار لشکر موتوریزه و چهارده لشکر کوه نورد و پنج لشکر زره پوش، بجانب رود دنیپر (۶) و شهر کیف (۷) مرکز «اوکراین» غله خیز که هیتلر چشم طمع بآن دوخته بود ، میشتافت .
بگفته اعلامیه‌های «سازمان فرماندهی عالی قوای مسلح آلمان» ،

-
- | | | |
|--------------|-------------------|--------------|
| 1 - Von Boch | 2 - Bialystok | 3 - Smolensk |
| 4 - Von Leeb | 5 - Von Rundstedt | |
| 6 - Dnieper | 7 - Kiev | |

از مسکو تا استالینگراد

در جبهه‌ای بطول هزار میل، که از دریای بالتیک تا دریای سیاه امتداد داشت، ارتشهای شوروی، یکی پس از دیگری محاصره و تارومار میشد. درین جبهه پهنای، پیشرفت سربازان نازی آنچنان « بر طبق نقشه » صورت میگرفت و دیکتاتور نازی آنچنان بدوام پیشرفت روز افزون سپاهیان خویش اطمینان داشت، که روز چهاردهم ژوئیه یعنی فقط سه هفته پس از آغاز تهاجم، فرمانی صادر کرد و در آن به « سازمان فرماندهی عالی » مژدگارش: « در آینده نزدیک از شماره سربازان ارتش زمینی تا حد زیادی میتوان کاست » و نیز فرمان داد که کارخانه‌های اسلحه‌سازی بیشتر بساختن ناوها و هواپیماهای جنگی، بویژه سلاح‌های جدید، پردازند تا جنگ، علیه آخرین دشمنی که بجا مانده است، علیه انگلیس، صورت گیرد و افزود: « و اگر موقعیتی پیش آید، با آمریکا » بجنگیم. در پایان سپتامبر، هیتلر به « سازمان فرماندهی عالی » دستور داد آماده شود که چهل لشکر پیاده را منحل کند تا این نیروی انسانی اضافی، بتواند در صنایع مورد استفاده قرار گیرد.

بزرگترین شهرهای شوروی، یعنی: لنینگراد که پتروگمیر بعنوان پایتخت خود در کرانه بالتیک بنام نهاده بود، و مسکو که پایتخت قدیمی روسیه و اینک مرکز کشور بلشویک بود، بنظر هیتلر در شرف سقوط بود. روز هجدهم سپتامبر سال ۱۹۴۱، پیشوای نازی فرمانهای اکید صادر کرد که: « تسلیم لنینگراد یا مسکو، نباید مورد قبول قرار گیرد، حتی اگر پیشنهاد شود ». اینکه بر سر ایندو شهر چه باید بیاید، مطلبی است که هیتلر در فرمان روز بیست و نهم سپتامبر برای فرماندهان خود آشکار ساخت:

از مسکو تا استالینگراد

« پیشوا تصمیم گرفته است که سن پترزبورگ (لنینگراد) از صفحه زمین برافتد » (۱)

بمحض آنکه روسیه شوروی سقوط کرد ، وجود و بقای این شهر بزرگ به پیچوجه مورد علاقه نیست .

قصد پیشوا آنست که شهر از چهار سو محاصره شود و بوسیله توپخانه و بمبارانهای هوائی پی گیر ، با خاک یکسان گردد ...

در خواستهای روسها که شهر تسلیم ماشود ، ردخواهشده زیرا :

موضوع بقای مردم شهر و رسانیدن غذا بآنها مسأله ایست

که نمیتواند و آنکه باید ، بوسیله ما حل شود .

درین جنگ مرک و زندگی ، به پیچوجه علاقه ای نداریم که حتی

قسمتی از جمعیت این شهر بزرگ را حفظ کنیم .

در همان هفته ، روز سوم اکتبر ، هیتلر بدبرلن بازگشت و درنطقی

که خطاب بملت آلمان ایراد کرد ، سقوط اتحاد شوروی را اعلام داشت :

او گفت : « من امروز بی آنکه کمترین شك و تردیدی داشته باشم اعلام میکنم

که دشمن در جبهه شرق فرو کوفته شده است و هرگز از جابجایی نخواهد

خواست ... هم اکنون ، در پشت سر سربازان ما ، منطقه ای معادل دو برابر

مساحت آلمان سال ۱۹۳۳ که من بقدرت رسیدم ، قرار دارد .

روز هشتم اکتبر هنگامی که اورل (۲) یکی از شهرهای مهم

۱- کلماتی که در اینجا و در صفحات پیشین بصورت تأکید نوشته شده ، در

متن فرمان بهمین شکل آمده است (مؤلف) .

از مسکو تا استالینگراد

شوروی واقع در جنوب مسکو سقوط کرد، هیتلر اوتودیتریخ (۱) رئیس اداره مطبوعات خود را با هواپیما بیرلن فرستاد تا روز بعد در آنجا به خبرنگاران روزنامه‌های جهان بگوید: آخرین ارتش‌های دست نخورده شوروی، یعنی قوای مارشال تیموشنکو (۲) که از مسکو دفاع میکرد در برابر پایتخت شوروی، در دو «گازانبر» پولادین ارتش آلمان به محاصره افتاده است؛ ارتش‌های شوروی که بفرماندهی مارشال بودنی (۳) در جنوب آن کشور می‌جنگیدند، ریشه کن و تارومار شده‌اند؛ و: شصت تا هفتاد لشکر مارشال وروشیلوف (۴) در لنینگراد محاصره‌اند

«دیتریخ» در پایان کلام، با غرور و خشوعی چنین نتیجه گرفت:

«روسیه شوروی نابود شده‌است. رؤیای انگلیسی‌ها که ارتش آلمان در دو جبهه بجنکد، از میان رفته است».

1 - Otto Dietrich 2 - Marshal Timoshenko
3 - Marshal Budenny 4 - Marshal Voroshilov

ضربات متقابل ارتش شوروی

آن لافها که هیتلرود کتر «دیتریخ» در بارهٔ اضمحلال ارتش سرخ و شکست کامل شوروی میزدند، دست کم، زود و «پیش‌رس (۱)» بود. واقعیت این بود که شورویها، بر رغم «شیخونی» که در بیست و دوم ژوئن بدان دچار آمده بودند و بر اثر آن، از لحاظ نفرات و تجهیزات، تلفات سنگین دیده بودند، و نیز بر رغم عقب‌نشینی سریع و بدام افتادن پاره‌ای از بهترین لشکرهای سرخ، از ماه ژوئیه مقاومت روز افزونی آغاز

(۱) باید دانست: اخطارها و اعلام خطرهای ستاد کل ارتش آمریکا

از لافهای هیتلر و دیتریخ شتاب‌آمیزتر بود. زیرا ستاد کل ارتش آمریکا در ماه ژوئیهٔ ۱۹۴۱ با ایمان و اطمینان کامل بر سردیران روزنامه‌های آمریکا و خبرنگاران مقیم واشنگتن اطلاع داد که به سقوط اتحاد شوروی بیش از دو سه هفته باقی نمانده است. از این رو شگفت آور نیست که بیانات هیتلر و دکتر دیتریخ که در اوایل اکتبر ۱۹۴۱ ایراد شد، در آمریکا و انگلستان و نیز در آلمان و کشورهای دیگر جهان، تا اندازهٔ زیادی مورد قبول یافت.

(مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

کردند؛ آنچنان مقاومتی که «ورماخت» (۱) هرگز پیش از آن نظیرش را ندیده بود ... یادداشت‌های روزانه «هالدر» و گزارش‌های فرماندهی چون ژنرال گودریان (۲) که خود در جبهه‌های جنگ بودند، نخست جسته و گریخته و سپس پیاپی، حاکی از جنگ‌های سخت و مقاومت‌های مردانه روس‌ها و حملات متقابل آنان و تلفات سنگین آلمانی‌ها و سربازان شوروی شد.

ژنرال بلومنتریت (۳) بعدها نوشت: «رفتار سربازان روسی، حتی در نخستین نبردی که بمنظور تسخیر مینسک (۴) در گرفته بود، با رفتاری که لهستان‌ها و متفقین غربی (فرانسه و انگلیس) هنگام شکست داشتند، تمایز و تفاض آشکار داشت. روس‌ها، حتی زمانی که محاصره می‌شدند؛ میدان جنگ را ترك نمی‌کردند و می‌جنگیدند». گذشته از این؛ اثبات شد که شماره سربازان شوروی و سازو برگ ایشان؛ به مراتب بیشتر و بهتر از آنست که آدولف هیتلر گمان برده و امکان پذیر دانسته بود. لشکرهای جدید و تازه نفس شوروی که سازمان جاسوسی آلمان بهیچوجه از وجودشان آگاهی نداشت، پی‌درپی بمیادین جنگ گام می‌نهادند...

۱ - Wehrmacht ارتش آلمان

۲ - ژنرال هاینز گودریان Heinz Guderian معروف به «نابه سیاه پانزد» (سپاه زره پوش و موتوریزه آلمان) نخست در جنگ لهستان و سپس در نبرد فرانسه مشهور شد. در این زمان که مورد بحث نویسنده کتاب است، او در جبهه مرکزی شوروی، فرماندهی يك واحد بزرگ از این نیرو را به عهده داشت (مترجم)

3 - Blumentritt

4 - Minsk

از مسکو تا استالینگراد

روز اول اکتبر ۱۹۴۱، ژنرال «هالدر» در دفتر خاطرات روزانه خود نوشت: «این نکته روز بروز آشکارتر میشود که ما، قدرت غول‌روسی را نه تنها از لحاظ اقتصاد و حمل و نقل، بلکه قبل از همه از نظر نیروی نظامی، کمتر از آنچه بود و هست، ارزیابی کرده بودیم. در آغاز کار، چنین حساب کرده بودیم که دشمن در حدود دویست لشکر دارد، در حالیکه تا کنون بوجود سیصد و شصت لشکر او پی برده ایم. هنگامیکه ده دوازده لشکر شوروی از میان می‌رود، روسها دوازده لشکر جدید بمیدان می‌فرستند. در این پهنه وسیع، خط جبهه ما بسیار نازک است و بهیچ‌رو عمقی ندارد. در نتیجه، حملات پیاپی دشمن غالباً با موفقیت روبرو میشود». مارشال «روندشتد» سردار دیگر آلمانی، پس از جنگ این نکته را برای بازپرسان متفقین روشنتر بیان کرد. او گفت: «پس از آنکه حمله ما بشوروی آغاز شد، بزودی دریافتیم که هر چه درباره روسیه نوشته بودند همگی چرند و بیمعنا بوده است».

چندین ژنرال آلمانی، از جمله «گودریان» و «بلومنتری» و سپ‌دیتریخ (۱)، گزارشهایی از خود بجا نهاده اند که حیرت ایشان را در نخستین برخورد با تانکهای «ت - ۳۴» روسی، نشان میدهد. زیرا درباره این تانکها پیشتر هیچ چیز شنیده بودند و خود تانکها چنان زره محکمی داشتند که گلوله توپهای ضد تانک آلمانی بی آنکه آسیبی بتانکها رساند، رقص کنان بزمین می‌افتاد. ژنرال «بلومنتری» بعد ها گفت: ظهور این سلاح زره پوش، آغاز ماجرائی بود که به «وحشت تانک» مشهور شد. از اینها گذشته، برای اولین بار در دوران

از مسکو تا استالینگراد

جنگ ، آلمانیها در جبهه شوروی از فوق هوایی خرد کننده برخوردار نبودند تا بدانوسیله سر بازان زمینی خود را از هوا محافظت کنند و در آسمانها پیش تازند . بعلاوه ، سرعت پیشرفت سر بازان آلمانی و فقدان فرّه گاههای مناسب در خاک شوروی ، پایگاههای پرواز طیارات جنگی آلمان را در فاصله بعیدی ، پشت سر گذاشته بود و همین مسأله سبب شده بود که هواپیماهای ارتش نازی نتوانند در جبهه ها سر بازان پیاده را بخوبی از خطر مصون دارند . ژنرال فن کلايست (۱) بعدها گزارش داد : « هنگام پیشرفت ، در چندین مرحله قوای زره پوش من بعلت آنکه از بالای سر محافظی نداشت ، متوقف شد ».

آلمانیها درباره شورویها حساب غلط دیگری نیز کرده بودند که « کلايست » آنرا با **لیدل هارت** (۲) در میان گذاشت . باید دانست این همان حساب غلطی بود که در آن تابستان ، بسیاری از غریبه های دیگر نیز کرده بودند .

کلايست گفت : « قسمت اعظم امیدی که به پیروزی داشتیم ، بر این تصور استوار بود که حمله بشوروی ، انقلاب سیاسی بزرگی در آن کشور پدید خواهد آورد ... ما بر این عقیده امید بسیار بسته بودیم که اگر استالین شکستهای سنگین بخورد ، خود مردم شوروی او را سرنگون خواهند کرد . این نظریه را مشاوران سیاسی پیشوا ترویج کرده بودند ».

حقیقت آنست که هیتلر به ژنرال یودل (۳) گفته بود :

1 - Von Kleist

2 - Liddell Hart مورخ و مفسر نظامی معروف انگلیسی (مترجم)

3 - Jodl

از مسکو تا استالینگراد

«کافی است فقط لگدی بدر زنیم تا تمامی این بنای پوسیده فرو ریزد».

در ماه ژوئیه ۱۹۴۱، بنظر «پیشوا» چنین رسید که فرصت «لگد زدن بدر پوسیده» نصیص شده است، و آن زمانی بود که نخستین اختلاف نظر درباره استراتژی ارتش آلمان؛ در «سازمان فرماندهی عالی» بروز کرد و بررغم اعتراضات اکثر فرماندهان عالیمقام آلمان، منجر باتخاذ تصمیمی از جانب «پیشوا» شد که «هالدر» آنها: «بزرگترین اشتباه سوق الجیشی نبرد شرق» دانست مسأله ساده ولی بسیار مهم بود. باین معنا: آیا ارتشی که در جبهه مرکزی تحت فرمان فیلدمارشال «فن بوک» می جنگید و از میان سه ارتش اصلی جبهه شوروی، تا آن زمان نیرومندترین و پیروزترین آنها بشمار میرفت و روز شانزدهم ژوئیه به «اسمولنسک» رسیده بود، باید از اسمولنسک که تا مسکو دویست میل فاصله داشت، به پیشروی خود ادامه دهد؟ یا اینکه نقشه هیتلر که «پیشوا» در فرمان هجدهم دسامبر خود طرح کرده بود و بموجب آن میبایستی فشار اساسی قوای آلمان متوجه دو جناح شمالی و جنوبی گردد، اجرا شود؟ عبارت دیگر، هدف اصلی بایستی مسکو باشد یا لنینگراد و اوکراین؟

«سازمان فرماندهی عالی قوای پیاده نظام» که در رأس آن مارشال فن براوخیچ (۱) و ژنرال «هالدر» قرار داشتند، سخت معتقد بود که نیروهای آلمان باید به حمله همه جانبه خود ادامه دهند و پایتخت شوروی را بتصرف درآورد. درین جریان، مارشال «فن بوک» که ارتش

از مسکو تا استالینگراد

مر کزی، تحت فرمان او در جاده اصلی مسکو بسوی شهر پیش میرفت و ژنرال «گودریان» که نیروهای زره پوش و موتوریزه او پیشاپیش قوای «فن بوك» بجانب مسکو پیش میتاخت، طرفدار نظریه «براوخیچ» و «هالدر» بودند و از آن پشتیبانی میکردند. استدلال آنها معنائی بمراتب پیش از این داشت که: تصرف پایتخت خصم، از لحاظ روانی ارزش و اهمیت دارد. این فرماندهان به هیتلر خاطر نشان کردند که مسکو منبع حیاتی تولید تسلیحات شورویست، و حتی مهمتر از آن، مرکز دستگاه حمل و نقل و ارتباطات آن کشور است. این نقطه را تسخیر کن، آنوقت، شورویها نه تنها از يك منبع اصلی سلاحها محروم خواهند شد، بلکه دیگر نخواهند توانست به جبهه های دور دست سرباز و مهمات برسانند؛ آنزمان است که جبهه های شوروی ضعیف خواهد شد و «تحلیل» خواهد رفت و فرو خواهد ریخت.

لیکن، استدلال نهائی قاطع دیگری هم وجود داشت که ژنرالها با سر جوخه سابق و فرمانده کل کنونی خود در میان نهادند. آن استدلال این بود: تمامی گزارشپائی که سازمانهای جاسوسی لشکرها داده بودند، نشان میداد که قوای اصلی روسها برای يك دفاع همه جانبه از پایتخت، در برابر مسکو متمرکز میشوند. درست در مشرق «اسمولنسک» يك ارتش نیم میلیونی شوروی که خود را از چنگ حمله گزانشپری «بوك» رهانیده بود، مواضع خویش را محکم و استوار میکرد تا پیشرفت بیشتر سپاهیان آلمان را بسوی مسکو سد کند.

ژنرال «هالدر»، رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان، در گزارشی که بلافاصله پس از جنگ برای متفقین تهیه کرد نوشت:

«از اینرو، مرکز ثقل قدرت شوروی و بروی ارتش مرکزی ما قرار داشت..»

از مسکو تا استالینگراد

ستاد کل برین عقیده بود که هدف عملیات ما باید درهم شکستن نیروی نظامی دشمن باشد و بهمین سبب ، دومین و عاجلترین وظیفه ارتش را این میدانست که از راهتمرکز کردن همه قوای قابل حصول در « واحد مرکزی » ، نیروی « تیموشنکو » را درهم شکند ، بجانب مسکو پیش رود ، این مرکز اعصاب مقاومت خصم را بنصرف درآورد و واحدهای جدید او را نابود کند . قرار بود تجمع قوا برای میسور ساختن این حمله ، هرچه زودتر صورت پذیرد ، زیرا فصل سرما در پیش بود . بنا بود در این اثناء ، ارتش شمالی ، مأموریت اصلی خود را انجام دهد و بکوشد با فنلاندیها تماس گیرد . قرار بود ارتش جنوبی نیز بجانب جنوب شرقی پیشروی بیشتری کند و هر اندازه بتواند ، نیرومندترین قوای دشمن را زمین گیر کند .

..... پس از آنکه مباحثات شفاهی ستاد کل و « سازمان فرماندهی عالی » بجائی نرسید ، فرمانده کل ارتش زمینی (براوخینچ) یادداشت ستاد کل را تسلیم هیتلر کرد .

از یادداشتهای روزانه ژنرال « هالدر » درمیابیم که اینکار روز هجدهم اوت ۱۹۴۱ صورت گرفت . « هالدر » میگوید : « تأثیر این یادداشت بمب آسا بود . » هیتلر دیدگان گرسنه خود را بنواحی حاصلخیز و صنعتی « اوکراین » و به چاههای نفت قفقاز دوخته بود . بعلاوه گمان میکرد برای بدام افکندن ارتشهای مارشال « بودنی » که آنسوی « کیف » ، در مشرق رود « دنیپر » موضع گرفته بودند و هنوز مقاومت میکردند ،

از مسکو تا استالینگراد

فرصت بی نظیری بچنگ آورده است. از اینها گذشته، پیشوای نازی میخواست لنینگراد را تسخیر کند و در شمال شوروی بفنلانندیها پیوندد. برای رسیدن بایندو هدف، لازم بود چندین لشکر پیاده و زره پوش، از «ارتش مرکزی» جدا شوند و بشمال، مخصوصاً بجنوب شوروی اعزام گردند. نویت مسکو، بعداً فرا میرسید...

روز بیست و یکم اوت، هیتلر برای ستاه کل یاغی خود دستور جدیدی صادر کرد. «هالدر» روز بعد متن دستور را کلمه بکلمه در دفتر خاطرات روزانه خود ثبت کرد. اینست آن دستور:

«پیشنهادهای ارتش زمینی در مورد ادامه عملیات در جبهه شرق، با مقاصد من تطبیق نمیکند.

پس از فرا رسیدن فصل زمستان، مهمترین هدف ما تسخیر مسکو نیست، بلکه تصرف «کریمه»، گرفتن فوآحی صنعتی و معادن ذغال سنگ حوزه «دونس» (۱) و گسترش رشته نفتی است که از قفقاز بر وسها میرسد. در شمال، نخستین هدف ما محاصره لنینگراد و پیوستن بفنلانندیهاست.»

هیتلر فرمان میداد: ارتش پنجم شوروی که در جنوب، بر کرانه رود «دنپپر» می جنگید و مقاومت سر سخنانه آن چندین روز اورا ناراحت کرده، بکلی خرد و نابود شود، و الحاق سپاهیان «اوکراین» و «کریمه» اشغال گردد، «لنینگراد» محاصره شود و الحاق سپاهیان آلمان بفنلانندیها، جامه عمل پوشید. اودر پایان فرمان خود چنین نتیجه میگرفت: «فقط آنزمان، مقتضیاتی پدید خواهد آمد که اجازه خواهد داد بارتش

از مسکو تا استالینگراد

«تیموشنکو» حمله بریم و پیروزمندانۀ شکستش دهیم .

«هالدر» مینویسد :

بدینسان ، هدف ستاد کل که شکست قاطع ارتشهای شوروی در برابر مسکو بود ، تحت الشعاع اشتیاق دست یافتن بیک ناحیه صنعتی پر ارزش و پیشرفت بسوی نفت روسیه ، قرار گرفت در اینوقت هیتلر دچار این اندیشه شده بود که هم لنینگراد را تسخیر کنند و هم استالینگراد را . زیرا خود را متقاعد ساخته بود که اگر : «این دوشهر مقدس کمونیزم» سقوط کند ، شوروی از پای در خواهد آمد .

هیتلر ، برای آنکه بفیلدمارشالها و ژنرالهایی که نبوغ نظامی او را در نیافته بودند ، علاوه بر اذیت و آزار ، توهین نیز روا دارد ، در برابر یاده داشت هجدهم اوت ۱۹۴۱ ستاد کل ارتش زمینی بگفته هالدر : «یاده داشت متقابله ای» فرستاد . این یاده داشتیست که رئیس ستاد کل ارتش آنرا «آکنده از توهینها» میخواند . توهینهایی از اینگونه : سازمان فرماندهی عالی ارتش زمینی پر از «مغزهایست که با نظریات کهن و منسوخ ، متعجر شده است» .

فردای آنروز ، هالدر «خرناس کشان» در دفتر خاطرات خود نوشت : «این دیگر قابل تحمل نیست ! تا کنون کسی از این حرفها بما نزده بود ! صبر و تحمل تمام شده است !» . هالدر ، تمامی ساعات بعد از ظهر آنروز و همه شب را ، بگفتگوی و تبادل نظر با فیلدمارشال فن براوخیچ پرداخت . گفتگوی او در بارۀ دخالت «ناروای» پیشوا در کارهای «سازمان فرماندهی عالی ارتش زمینی» و «ستاد کل» آن بود .

از مسکو تا استالینگراد

وی سرانجام پیشنهاد کرد که فرمانده کل قوای پیاده نظام (براوخیچ) و خود او، از مقامات خویش استعفا دهند. هالدر می‌نویسد «براوخیچ» از قبول این پیشنهاد امتناع کرد. زیرا معتقد بود که اینکار سودمند نیست و هیچ چیز را تغییر نخواهد داد. «فیلدمارشال بی‌شهامت، در این مورد نیز نظیر بسیاری از موارد دیگر، تسلیم سر جوخه سابق شده بود. روز بعد، یعنی بیست و سوم اوت سال ۱۹۴۱، وقتی «گودریان» وارد ستاد «پیشوا» شد و هالدر با اصرار کرد تا با هیتلر سخن گوید و او را از تصمیم مصیبت بارش بازدارد، (گرچه فرمانده «کتک خورده» سپاه زره پوش درین مورد، خود به هیچ اصراری احتیاج نداشت) بر اوخیچ بملاقاتش رفت. فرمانده کل نیروی پیاده به گودریان گفت: «من بتو قدغن میکنم که از مطرح کردن مسأله مسکو با پیشوا، خودداری کنی. فرمان مربوط به عملیات ارتش در جنوب شوروی، صادر شده است و اکنون تنها مسأله‌ای که باقی مانده اینست که فرمان چگونه باید اجرا شود. بحث درباره این مطالب بی‌معناست».

با وجود این، وقتی گودریان بحضور هیتلر رسید (نه بر اوخیچ همراه او رفت و نه هالدر) از دستور رئیس خود سرباز زد و تا آنجا که می‌توانست، با سرسختی فراوان با هیتلر به بحث و گفتگو پرداخت و خواستار صدور فرمان حمله فوری به مسکو شد. گودریان بعدها نوشت: «هیتلر گذاشت که حرف‌ها تا آخر بزنم. سپس ملاحظات را که سبب شده بود تصمیم مخالفی اتخاذ کند، دقیقاً شرح داد. او گفت که مواد خام و غله او کرایین، از لحاظ ادامه جنگ برای آلمان ارزش حیاتی دارد. وی از لزوم «خنثی کردن»

از مسکو تا استالینگراد

شبه‌جزیره کریمه سخن گفت و اظهار داشت که کریمه: «از نظر حمله شوروی به چاه‌های نفت رمانی، بمنزله «هوایمای سرباز بر روسیه است». برای اولین بار شنیدم که هیتلر این عبارت را بکار برد: «ژنرال‌های من در باره جنبه‌های اقتصادی جنگ، هیچ چیز نمی‌دانند». او فرمانهای اکید صادر کرده بود که حمله به «کیف» باید نخستین هدف سوق الجیشی نیروی زمینی باشد و همه عملیات ارتش باید با در نظر گرفتن این هدف، صورت گیرد».

در اینجا برای اولین بار، منظره‌ای دیدم که بعدها با آن بسیار مأنوس شدم: تمام حاضرین (کامیتل (۱) و یهود و دیگران) با هر جمله‌ای که هیتلر ادا می‌کرد، سر خود را بعلاصت موافقت تکان می‌دادند، در حالیکه من، با نظریه‌ای که داشتم تنه‌امانده بودم. «ولی هالدِر، در مباحثات قبلی، هیچگاه سر خود را بعلاصت موافقت با گفته‌های هیتلر، تکان نداده بود. روز بعد، وقتی گودریان هالدِر را دید، باو گزارش داد که نتوانسته است هیتلر را وادار به تغییر نظریه‌اش کند، می‌گوید: «با حیرت مشاهده کردم که رئیس ستاد کل دچار ناراحتی کامل عصبی شد و همین ناراحتی، موجب گشت اسنادهایی بدیگران بدهد و تهمت‌هایی بآنها بزنند که به پیچوجهد درست نبود» (۲).

۱ - Keitel.

۲ - هالدِر، روز ۲۴ اوت در دفتر خاطرات خود مطلبی مینویسد که با گفته گودریان کاملاً نفاوت دارد. او گودریان را متهم میکند که پس از دیدن هیتلر، «بی آنکه احساس مسئولیت کند» فکر خود را تغییر داد و آنگاه عارفانه می‌گوید که عوض کردن خصوصیات روحی و فکری و اخلاقی یک‌مرد، چه کار عبث و بی‌هوده‌ایست. اگر آنگونه که گودریان نوشته است، هالدِر در آن روز دچار «اختلال عصبی کامل» شده باشد، نوشته‌های فضل‌فروشانه دفتر خاطرات او نشان می‌دهد که بسرعت بهبود یافته است. (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

از آغاز جنگ دوم، این شدیدترین بحرانی بود که در « سازمان فرماندهی عالی نظامی آلمان بروز میکرد. » بحرانیهای بدتر، همراه با مصیبت و بدبختی، در پیش بود.

حمله «روندشتن» در جنوب شوروی که بكمك سپاه زره پوش گودریان و آوردن لشکرهای پیاده نظام از جبهه مرگزی، امکان پذیر شده بود، بگفته گودریان: فی نفسه يك پیروزی تا کتیکی بزرگ بود خود «کیف» روز نوزدهم سپتامبر سقوط کرد (واحدهای آلمانی همانوقت بعمق صد و پنجاه میل تا آنسوی شهر پیش رفته بودند). روز بیست و ششم سپتامبر، نبرد «کیف» بنا بادعای آلمانیها، با محاصره قوای شوروی و تسلیم ۶۶۵۰۰۰ سرباز روسی که باسارت آلمانیها درآمدند، پایان یافت.

این جنگ، در نظر هیتلر: «بزرگترین نبرد تاریخ جهان» بود. ولی، با آنکه پیروزی مذکور يك کار بزرگ بی نظیر بشمار میرفت، بعضی از ذنر الهای هیتلر در باره ارزش و اهمیت سوق الجیشی آن شک و تردید بسیار داشتند. زیرا: در جبهه مرگزی، ارتش بی سلاح «بوك» مجبور شده بود در کرانه رود دوسنا (۱)، درست آنسوی «اسمولنسک» تا دوماه عاطل و باطل بایستد و «درجا» زند. بارانهای پائیزی که جاده های روسیه را تبدیل به باطلاقیهای عظیم میکرد، رفته رفته نزدیک میشد، و پشت سر بارانها ... زمستان، سرما و برف، فرا میرسید ...

حمله عظیم ارتش آلمان به مسکو

سر انجام، هیتلر بابت میلی تسلیم اصرارها و پافشاریهای فیلد-مارشال «فن براوخیچ» و «فن بولک» و ژنرال «هالدر» شد و موافقت کرد که ارتش آلمان حمله به مسکو را دوباره آغاز کند. لیکن، دیگر بسیار دیر شده بود! هالدر، بعد از ظهر روز پنجم سپتامبر ۱۹۴۱، «پیشوا» را دید و دریافت که او در حالیکه تصمیم خود را در اینباره گرفته است، شتاب دارد تا هر چه زودتر وارد «کرم لین» شود. هیتلر فرمانده کل قوای مسلح آلمان، بر رئیس ستاد ارتش زمینی خویش فرمان داد: «در جبهه مرکزی، کار را در مدت هشت تا ده روز دیگر شروع کنید». ولی هالدر، در دفتر خاطرات روزانه خود نوشت: «این کار محال است!» فرمانده کل، سپس افزود: «بلشویکها را محاصره کنید، بکوبید، نابود کنید». آنگاه وعده داد واحدهای زره پوش «گودریان» را که آن هنگام هنوز در «اوکراین» سخت سرگرم نبرد بودند، به «ارتش مرکزی» باز گرداند و با اعزام تانک

از مسکو تا استالینگراد

از جبههٔ لنینگراد، بر شمارهٔ تانکهای ژنرال راینهارد (۱) بیفزاید. لیکن، زودتر از اول اکتبر امکان پذیر نبود که قوای مسلح آلمان را دوباره بجای نخستین بازگردانید و باردیگر آمادهٔ کار و پیکار ساخت.

روز دوم اکتبر سال ۱۹۴۱، سرانجام حملهٔ عظیم ارتش نازی به مسکو آغاز گشت. در دستورها و فرمانهای محرمانهٔ ستاد کل ارتش آلمان، برای این حمله، نام «تندباد» نام نهاده بودند. قرار بود «گردبادی» سخت نیرومند، روسیان را در میان گیرد و واپسین نیروی جنگندهٔ آنانرا در برابر مسکو متلاشی کند و اتحاد شوروی را از بن براندازد.

اما، در اینجانباز دیکتاتور نازی، باردگر قربانی جنون بزرگی طلبی خویش شد. تسخیر پایتخت روسیه پیش از فرا رسیدن فصل زمستان، برای او بسته شده بود. فرمان داد: «همانزمان که مسکو سقوط میکند، باید در شمال شوروی نیز ارتش فیلدمارشال فن لیب، لنینگراد را بگیرد و در آنسوی شهر، به فنلاندیها پیوندد و سپس پیش تازد و راه آهن مورمانسک (۲) را قطع کند. و نیز فرمان داد: در همین وقت، ارتش فیلدمارشال فن روندشتد، بایستی ساحل دریای سیاه را از وجود سپاهیان دشمن پاک کند، روستوف (۳) را بتصرف در آورد، چاههای نفت مایکوپ (۴) را تسخیر کند و آنگاه در کرانهٔ

1 - Rainhardt

2 - Murmansk

3 - Rostov

4 - Maikop

از مسکو تا استالینگراد

ولگا (۱)، بسوی استالینگراد پیش رود و بدینسان، آخرین حقله ارتباط استالین را با قفقاز، بگسلد.

هنگامی که روندشتد کوشید به هیتلر توضیح دهد که اینکار بمعنای چهارصد میل پیشروی بآنسوی روه «دنیپر» است و این اقدام، جناح چپ سپاه او را بخطر خواهد افکند، فرمانده کل باو گفت که اکنون در جنوب، روسیان نمیتوانند دست بمقاومت مؤثری زنند.

روندشتد که میگوید از شنیدن چنین فرمانهای مسخره ای «بلند خندید»، بزودی خلاف گفته های هیتلر را دریافت.

حملة سربازان نازی، درست در همان راهی که یکصد و بیست و نه سال پیش ناپلئون پیموده بود، آغاز گشت و در نخستین روزها با تمامی خشم و خروش «گردباد» پیش رفت. در دوهفته اول ماه اکتبر، در پیکاری که بعدها ژنرال بلومنتریت آنرا «نبرد آموزنده» نامید، آلمانیها در میان ویاژما (۲) و بریانسک (۳) دوسپاه شوروی را به محاصره افکندند و ادعا کردند که ۶۵۰/۰۰۰ اسیر و ۵۰۰۰ توپ و ۱۲۰۰ تانک گرفتند.

در بیستم اکتبر، طلایه داران زره پوش ارتش آلمان به چهل میلی مسکو رسیدند و وزارتخانه های شوروی و سفارتخانه های خارجی شهر را با شتاب تخلیه کردند و به کوی بیشف (۴) که در کرانه رود ولگا قرار دارد، رفتند. حتی «هالدر» متین و معتدل، که بسبب زمین خوردن

1 - Volga 2 - Vyazma 3 - Bryansk

4 - Kuibyshev

از مسکو تا استالینگراد

از اسب و شگستن استخوان کتفش موقتاً در بیمارستان بستری بود .
اینک معتقد شده بود که بارهبری جسورانه و هوای مساعد ، پیش از آنکه
زمستان سخت روسیه فرا رسد مسکو را میتوان گرفت .

ولی ... بارانهای پائیزی آغاز شده بود و «راسپوتیتزا» (۱) (دوران
گل ولای) فرا رسیده بود .

« ارتش کبیر هیتلر » که از وسائل نقلیه موتوری استفاده میکرد ،
رفته رفته از سرعت پیشرفت خود میکاست و غالباً مجبور بتوقف میشد ،
تانکها را از میدانهای پیکار خارج میکردند تا توپها و کامیونهای
حامل مهمات را از گل ولای بیرون کشند . زنجیر ها و « ابزار اتصال »
که برای اینکار لازم بود ، وجود نداشت و بهمین سبب هواپیماهای
مخصوص حمل و نقل ، دسته دسته ریسمان بزمین می افکندند ، درحالی که
برای حمل سازوبرگهای جنگی دیگر ، خود سخت مورد نیاز بودند .
بارانها در اواسط ماه اکتبر آغاز شد و همانگونه که «گودریان» بعدها
بیاد آورد : «تادوسه هفته بعد ، زمین مالامال از گل ولای بود» . ژنرال
«بلومنتری» رئیس ستاد ارتش چهارم فیلد مارشال فن کلوگ (۲) که
خود شاهد صحنه های نبرد مسکو بود ، این وضع ناھنجار را بوضوح
شرح داده است :

«سربازان پیاده ، میلغزیدند و میان گل ولای در می غلتیدند .
برای کشیدن هر ارابه توپ به چندین اسب احتیاج داشتیم .
تمام وسائل نقلیه چرخ دار ، نامحور چرخها در گل فرو رفته
بودند . حتی تراکتورها باز حمت بسیار حرکت میکردند .

از مسکو تا استالینگراد

بزودی ، قسمت بزرگی از توپخانه سنگین ما از کار افتاد ...
آن فشار و ناراحتی عصبی را که همه آنها در سر بازان خسته
و کوفته ما ایجاد میکرد شاید بتوان تصور کرد .»

برای نخستین بار در دوران جنگ، در دفتر خاطرات روزانه
«هالدر» و گزارشهای «گودریان» و «بلومنتریت» و ژنرالهای دیگر
آلمانی ، علائم شك و تردید و سپس ، فشانهای نومیدی هویدا شد .
این تردید و یأس ، توسعه یافت تا به افسران و سر بازانی که در میدان جنگ
بودند رسید ، یا شاید ، از آنها سر چشمه گرفته بود و به ژنرالها رسیده
بود . بلومنتریت بعدها نوشت :

«در اینوقت که مسکو تقریباً در برابر دیدگان ما قرار داشت ،
روحیه فرماندهان و سر بازان ، رفته رفته تغییر کرد . مقاومت دشمن
شدید و پیکار ، سخت شد ، در بسیاری از واحدهای ما ، بیش از
شصت یا هفتاد سر باز باقی نمانده بود » توپها و تانکهای قابل استفاده ،
تقلیل یافته بود و از این لحاظ ، ارتش آلمان دچار مضیقه شده بود .
«بلومنتریت» میگوید : «زمستان نزدیک میشد ، و لایه های یخبندان از لباس
زمستانی خبری نبود ... فرسنگها دور تر ، در پشت جبهه ، در جنگلهای
پهنای و در باتلاقها ، نخستین دسته های پارتیزانها موجودیت خود را
نشان میدادند و پیاپی بستونهای اسلحه و خواربار و مهمات ما حمله
میکردند ... »

از مسکو تا استالینگراد

بگفته «بلومنتریت» در اینوقت بود که ارواح سربازان «ارتش کبیر ناپلئون» که از همین راه بمسکو رفته بودند، و نیز خاطره سرنوشته ناپلئون خواب و راحت از جهانگشایان نازی ربوده. ژنرالهای آلمانی خواندن و دوباره خواندن، شرح هراس انگیزی را که یکی از همراهان ناپلئون نوشته بود، آغاز کردند. این شخص که «کولن کور» نام دارد مصیبت و نکبتی را که جهانگشای فرانسوی در زمستان سال ۱۸۱۲ در روسیه بدان دچار آمده بود، دقیقاً بیان کرده است.

صدها فرسنگ دور از جبهه جنگ مسکو، در جنوب شوروی، وضع ارتش آلمان بهتر از این نبود. زیرا با آنکه در آنجا هوا اندکی گرمتر بود، باران و گل و لای اوضاع و احوال را بسان جبهه مسکو ناهنجار ساخته بود. تانکهای «فن کلايست» روز بیست و یکم نوامبر، در میان بوق و کرنای فراوان دستگاه تبلیغات دکتور گو بلز (۱) که میگفت: «دروازه قفقاز گشوده شد»، وارد «رستوف» شدند. این شهر در دهانه رود دن (۲) قرار دارد. لیکن این دروازه، زیاد گشوده نماند. «کلايست» و «روندشت» میدانستند که «رستوف» رانمی توان نگاهداشت. پنج روز بعد، روسها روستوف را پس گرفتند و آلمانیها که روسیان هم از جناح شمال و هم از جناح جنوب بر آنها تاخته بودند، باشتاب بسیار تا پنجاه میل عقب نشستند و در کرانه رود میوز (۳) موضع گرفتند. این، همانجائی بود که «کلايست» و «روندشت»

از مسکو تا استالینگراد

نخست قصد داشتند جبهه زمستانی خود را در آنجا مستقر کنند .

عقب نشینی از « رستوف » نقطه عطف کوچکی دیگری در تاریخ «رایش سوم» است. در اینجا بود که ارتش نازی برای اولین بار در جنگ جهانی دوم ، وادار به عقب نشینی بزرگی شد . « گودریان » بعدها گفت : « بدبختیهای ما از رستوف آغاز گشت . این عقب نشینی ، هشداری بود که داده شد . » . عقب نشینی از « رستوف » ، بهای از دست رفتن مقام فرماندهی فیلدمارشال « فون روندشتد » ، افسر عالی مقام ارتش پیاده آلمان ، تمام شد . پس از جنگ ، « روندشتد » بیمارستان متفقین گفت :

« هنگامیکه به « میوز » عقب من نشستم ، ناگهان از پیشوا فراموشی رسید که میگفت : « هر جاهلستی بایست و بیش از این عقب نشینی نکن » من بیدرنگ با بی سیم پاسخ دادم : « کوشش برای حفظ مواضع ، دیوانگیست . نخست باین علت که سر بازان قادر باینکار نیستند و دوم باین سبب که اگر عقب نشینی نکنند ، نابود خواهند شد . تکرار میکنم : یا این فرمان فسخ شود ، یا اینکه شخص دیگری را پیدا کنید » . همان شب پاسخ پیشوا رسید : « من با کناره گیری شما موافقت کردم . لطفاً پست خود را تحویل دهید » .

« روندشتد » میگوید : « بعد من بخانه ام باز گشتم » (۱)

۱ - هالدر ، روز سی ام نوامبر ۱۹۴۱ در دفتر خاطرات روزانه خود هنگامی که موضوع عقب نشینی روندشتد را به میوز و عزل فیلدمارشال را از طرف هیتلر شرح میدهد ، مینویسد : « پیشوا بیش از اندازه خشکیست بقیه باورقی در صفحه بعد

از مسکو تا استالینگراد

این جنون هیتلر که بسر بازان دور افتاده فرمان میداد بی آنکه توجهی به خطر کنند، سر جای خود بایستند و میدان را ترك نگویند، شاید و ناراحت است. او براوخیچ را احضار نمود و سرزنشها کرد و فحشها داد. هالدر، خاطرات آنروز خود را با ذکر ارقام تلفاتی که ارتش آلمان تا روز ۲۶ نوامبر داده بود، آغاز کرده است. او مینویسد: «مجموع تلفات ارتشهای جبهه شرق (باستثنای افراد بیمار) اینست: ۷۴۳۱۱۲ سرباز و افسر یعنی ۲۳ درصد تمامی نیروی سه میلیون و دویست هزار نفری ما در روسیه».

روز اول دسامبر، هالدر موضوع انتخاب «ریشو» را بجای «روندشت» یادداشت کرده است. باید دانست «ریشو» در جنگ فرانسه فرماندهی ارتش ششم را داشت و هنوز این مقام را عهده دار بود. هنگامی که لشکرهای زره پوش «کلايست» از دستوف عقب می نشست، ارتش ششم که در جناح شمالی لشکرهای کلايست قرار داشت، دچار وضع سختی شد.

هالدر روز اول دسامبر در دفتر خاطرات خود مینویسد: «ریشو به پیشوا تلفن کرد و درخواست نمود اجازه دهد که همین امشب به «میوز» عقب نشینی کند. پیشوا این اجازه را داد. بنابر این، اکنون ما درست در همانجائی هستیم که دیروز بودیم. ولی زمان و قسمتی از نیروی خود را قربانی کرده ایم و روندشت را از دست داده ایم».

هالدر اضافه میکند: «وضع مزاجی براوخیچ، برائى ناراحتی های مداوم روحی، دوباره باعث نگرانی شده است. «باید دانست: هالدر روز دهم نوامبر در دفتر خاطرات خود نوشته بود: «فرمانده کل ارتش زمینی، دچار يك حمله شديد قلبی شده است.»

از مسکو تا استالینگراد

ارتش آلمان را در ماههای خرد کننده آینده از اضمحلال کامل نجات بخشید ، (گرچه بسیاری از ژنرالهای آلمانی در اینباره تردید دارند) ولی همین فرمانها ، ارتش آلمان را باستالینگراد و فاجعه های دیگر کشانید و کمک کرد تا سرنوشت هیتلر معلوم شود .

پیکارهای خونین در میان یخ و برف

زمستان آن سال، برفهای سنگین و یخبندان روسیه زود فرا رسید. «گودریان» شب ششم - هفتم اکتبر، یعنی درست هنگامی که حمله بمسکو دوباره آغاز شده بود، نخستین برف زمستانی را دید. دیدن برف، بیاد او آورد که بار دیگر از ستاد ارتش تقاضای لباس زمستانی بویژه چکمه‌های کلفت و جورابهای ضخیم نماید. روز دوازدهم اکتبر «گودریان» در دفتر خاطرات روزانه خود نوشت: «برف هنوز میبارد». سوم نوامبر، اولین موج سرما سپاهیان آلمان را فرا گرفت و گرما سنج تانک‌های یخبندان پائین رفت و بقوس نزولی خود دوام داد.

روز هفتم نوامبر، «گودریان» به ستاد کل ارتش گزارش داد که «نخستین نمونه‌های سرمازدگی شدید» در میان سربازان او بروز کرده است و روز سیزدهم نوامبر گفت که گرما سنج «فانهایت» هشت درجه زیر صفر را نشان میدهد و خاطر نشان ساخت:

«فقدان لباس زمستانی بیش از پیش محسوس میشود. سرمای سخت، علاوه بر سربازان و افسران، در توپها و ماشینها نیز اثر کرده بود»
«گودریان» مینویسد:

حلقه‌های آهنین که مانع سریدن تانکهاست هنوز نرسیده بود و به همین

از مسکو تا استالینگراد

سبب زمینهای یخ زده در دسرها و ناراحتی بسیاری دیدمی آورد.
سرما، دوربینها را از کار انداخته بود. سربازان برای آنکه
موتور تانکهای «ت - ۳۴» (روسی) هیچ کاری صورت نمیداد (۱)
در بسیاری از موارد، بنزین منجمد و نفت منعقد میشد... هر یک
از هنگهای (لشکر صد و دوازدهم پیاده) بر اثر سرمازدگی، نزدیک
به پانصد سرباز تلفات داده بود. در نتیجه سرما، مسلسلها دیگر
قادر به تیراندازی نبود و توپهای ضد تانک ۳۷ میلیمتری ما، در
برابر تانکهای «ت - ۳۴» (روسی) هیچ کاری صورت نمیداد (۱)
«گودریان» میگوید: «نتیجه این ماجرا، یک هراس ناگهانی
همه گیر بود که تابوگورودسک (۲) دامنه یافت. در جنگهای روسیه،
نخستین بار بود که چنین چیزی رخ میداد و باید گفت: اعلام خطری
بود که قدرت جنگی پیاده نظام ما پایان یافته است».

ولی، این تنها پیاده نظام ارتش آلمان نبود که نیروی جنگی خود
را از کف داده بود. روز دوازدهم نوامبر، «هالدر» با شتاب در دفتر
خاطرات روزانه خود نوشت: «گودریان تلفن کرده است و میگوید که
سربازان واحدهای زره پوش او دیگر توانائی جنگیدن ندارند». «
گودریان، این فرمانده پز طاقت و فعال سپاه زره پوش اعتراف میکند
که درست در همین روز، تصمیم گرفت «بوك» فرمانده ارتش جبهه مرکزی
را ملاقات کند و از وی بخواهد تا فرمانهایی را که خطاب با او صادر

۱- کتاب هاینز گودریان بنام: فرمانده زره پوش

از مسکو تا استالینگراد

کرده است تغییر دهد، زیرا: «برای اجرای آنها هیچ راهی نمی بیند» همانروز، هنگامی که «گودریان» دست بنوشتن خاطرات روزانه خود زد بسیار ملول و افسرده خاطر بود. او نوشت:

سرمای یخبندان، فقدان پناهگاه، کمبود لباس، تلفات سنگین افراد، ازمیان رفتن سازوبرگ فراوان، وضع ناهنجار ذخایر سوخت ما، همه اینها وظایف يك فرمانده را به نکت و بدبختی مبدل میکند، و هر اندازه که اینوضع دوام یابد، در زیر بار مسئولیت بزرگی که باید تحمل کنم بیشتر خردمیشوم (۱)

سپس بعدها که بگذشته مینگریست افزود:

در این زمستان، زمستانی که برای ما آکنده از فلاکت و بیچارگی بود، تنها آن کس که پهنه بیکران برفهای روسیه را دیده و باد منجمد کننده ای را که بر آن میوزید احساس کرده باشد، بادی که هر چه در سر راهش بود در میان برف مدفون میکرد، تنها آن کس که ساعتها در آن بیابان «برهوت» راه پیموده باشد تا سرانجام با سربازان نیمه گرسنه و نیمه لخت خود جان پناه بسیار مختصری بیابد، تنها آن کس که از سوی دیگر، روسیان سیمیری- نشین با نشاط را که خوراکیهای خوب میخوردند و لباسهای گرم میپوشیدند دیده باشد... میتواند درباره حوادثی که اینزمان رخ داد، بدرستی داوری کند (۲)

اینک، آن حوادث را میتوان باختصار بیان کرد. لیکن نخست

۱- فرمانده زره پوش ص ۱۹۲

۲- همان کتاب ص ۱۹۴

از مسکو تا استالینگراد

باید دربارهٔ نکته‌ای تأکید نمود. آن نکته اینست: درست است، زمستان روسیه هراس انگیز بود و قبول داریم که سپاهیان شوروی، طبعاً برای نبرد در آن هوای سرد بیش از سربازان آلمانی آمادگی داشتند، اما در اینوقت آن عامل اساسی که سرنوشت جنگ مسکو را تعیین کرد، هوای سرد نبود، بلکه جنگهای سخت و دلیرانهٔ سربازان ارتش سرخ و ارادهٔ غلبه ناپذیر آنان بود که بهیچرو قصد تسلیم و پاپس کشیدن از میدان پیکار را نداشتند.

دفتر خاطرات روزانهٔ «هالدر» و گزارشهای فرماندهان آلمانی که در صحنه‌های جنگ حضور داشتند، برای این گفتهٔ ما، شاهدهی صادق است، سرداران آلمانی در گزارشهای خود از وسعت و شدت حملات و حملات متقابل سربازان ارتش سرخ و از عقب نشینیها و تلفات سربازان آلمانی، پیاپی ابراز حیرت و نومیدی میکنند. ژنرالهای هیتلر، با توجه به طبیعت استبدادی حکومت شوروی و نتایج مصیبت بار نخستین ضربات سربازان آلمانی، نمیتوانستند دریابند که چرا روسها مانگونه که فرانسویها و بسیاری از ملل دیگر سقوط کرده بودند، از پسادر نمیآیند.

ژنرال «بلومنتریت» مینویسد: «در اواخر اکتبر و اوائل نوامبر باشگفتی و نومیدی دریافتیم که روسهای کتک خورده، ظاهر آبپچوجه از این نکته آگاه نیستند که بعنوان يك «نیروی نظامی» از میان رفته‌اند.

ژنرال «گودریان» در کتاب خود ملاقاتی را که در «اورل» (۱) سر

المسكو تا استالینگراد

راه مسكو میان او و يك ژنرال پیر بازنشسته تزاری دست داده بود ،
شرح میدهد:

ژنرال بازنشسته تزاری ، به فرمانده سپاه زره پوش گفت : « شما
اگر بیست سال پیش بروسیه آمده بودید ، ما با آغوش باز از شما
استقبال میکردیم . ولی حالا بسیار دیر شده است ، ما داشتیم روی
پاهای خودمان می ایستادیم که شمارسیدید و ما را بیست سال بعقب
پرت کردید ، بطوریکه مجبوریم همه کارها را دوباره از اول شروع
کنیم . حالا ، ما برای روسیه می جنگیم و در این مورد ، همه باهم
متحدیم (۱)

با همه اینها ، هنگامی که ماه نوامبر در میان توفانهای تازه برف
و هوای یخبندان مدام ، پایان خود نزدیک شد ، چنین بنظر میرسید که
مسكو در چنگال هیتلر و ژنرالهای اوست . در شمال و جنوب و مغرب
پایتخت شوروی ، ارتشهای آلمان بفواصل بیست تا سی میلی هدف خود
رسیده بودند . در نظر هیتلر که صدها میل دور از میدان جنگ ، در ستاد
خود واقع در پروس شرقی روی نقشه خم شده بود و بدقت آنرا نگاه
میکرد ، آخرین فاصله ای که قوای او با مسكو داشت ، بهیچوجه
چیز مهمی جلوه نمیکرد ، ارتشهای او پانصد میل پیش رفته بودند و
فقط میبایستی بیست تا سی میل دیگر را بپیمایند . در اواسط ماه نوامبر
هیتلر به ژنرال «یودل» گفت : « يك جهش نهائی » دیگر ، آنوقت است که
پیروز خواهیم شد»

از مسکو تا استالینگراد

روزیست وروم نوامبر، فیلدمارشال فن بوک که حمله نهائی ارتش مریزی را به مسکو رهبری میکرد، در يك مكالمه تلفنی كه با ژنرال هالدِر كرد، وضع نبرد مسكو را با جنگ مارن (۱) سنجید و گفت: «سرنوشت این جنگ را نیز آخرین گردانی كه بمیدان خواهد آمد، تعیین خواهد كرد» بوك افزود: علیرغم مقاومت روز افزون دشمن، «همه چیز قابل حصول است. در آخرین روزماه نوامبر، بوك میرفت تا آخرین گردان خود را بمعنای واقعی كلمه، وارد میدان كند. تاریخ حمله همه جانبه ارتش آلمان به قلب اتحاد شوروی، برای روز بعد، یعنی اول دسامبر سال ۱۹۴۱ تعیین شد.



حمله هینلریها با مقاومتی پولادین روبرو گشت... بزرگترین نیروی تانك كه تا آن زمان هرگز در جبهه واحدی متمرکز نشده بود، حمله به مسكو را آغاز كرد... درست در شمال پایتخت شوروی تانكهای «گروه چهارم» ژنرال هوپنر (۲) و تانكهای «گروه سوم» ژنرال هرمان هوت (۳)، بسوی جنوب شهر پیش رفتند، ارتش دوم زره پوش «گودریان» كه در جنوب مسكو موضع گرفته بود، از تولا (۴) بجانب شمال شهر حمله برد... و ارتش بزرگ چهارم فیلد مارشال فن كلوگ كه در قلب میدان پيكار قرار داشت، از میان جنگلهائی كه پ. ایتخت شوروی را در میان گرفته بود، جنگ كنان راه خود را بسوی مشرق شهر میگشود بر این-

1-Marne

۲ - HoePner

۳ - Hermann Hoth

۴-Tula

از مسکو تا استالینگراد

نیروی مستحکم بود که هینلر امیدهای بزرگ بسته بود.

روز دوم نوامبر، گردان اکتشافی لشکر دویست و پنجاه و هشتم پیاده، وارد خیمکی (۱) بخشی از حومه مسکو شد. از آنجا سربازان گردان مذکور مناره‌های کرملین را میدیدند. لیکن بامداد روز بعد، دوسه تانک روسی و گروهی از کارگران کارخانه‌های شهر که با شتاب بسیج شده بودند، گردان اکتشافی نازیهارا عقب راندند این نزدیکترین نقطه بپایتخت شوروی بود که سربازان آلمانی بدان دست یافتند، این نخستین و واپسین تماشای کم‌دوام کرملین بود...

چند ساعت پیش از آن، یعنی در شامگاه روز اول دسامبر سال ۱۹۴۱ فیلد مارشال فن بوک که از درد شدید معده رنج میبرد، به «هالدر» تلفن کرد تا بگوید که با سربازان ناتوان خویش دیگر قادر به «عمل» نیست رئیس ستاد کل ارتش زمینی کوشید او را تشجیع کند و گفت: «مرد باید سعی کند تا با بکار بردن آخرین نیروی خود دشمن را بزانو در آورد ولی اگر اثبات شود که اینکار محال است، آنوقت باید از اوضاع احوال استنتاجات جدیدی کنیم». روز بعد، «هالدر» باختصار در دفتر خاطرات روزانه خویش نوشت: «مقاومت دشمن باوج خود رسیده است» روز پس از آن یعنی سوم دسامبر، «بوک» بار دیگر بر رئیس ستاد کل تلفن کرد و هالدر پیام او را در دفتر خاطرات خود آورد:

طلایه داران ارتش چهارم دوباره عقب رانده شدند، زیرا جناحین ارتش مذکور نتوانستند پیش بروند... این ماجرا هنگامی رخ

از مسکو تا استالینگراد

«میدهد که تاب و توان سر بازان ما پایان مییابد .

وقتی «بوك» برای نخستین بار سخن از این گفت که میخواهد حالت دفاع بخود گیرد، «هالدر» کوشید باو خاطر نشان سازد «بهترین دفاع آنست که مرد به حملات خود دوام دهد .»

لیکن ، بسبب وجود روسها و بدی هوا ، بر زبان آوردن این حرف آسانتر از عمل کردن بدان بود . روز بعد ، چهارم دسامبر ، «گودریان» که ارتش دوم زره پوش او نتوانسته بود مسکورا از جانب جنوب تسخیر کند و در جای خود متوقف شده بود ، گزارش داد که گرماسنج به سی و يك درجه زیر صفر رسیده است . روز پس از آن میزان الحراره پنج درجه دیگر پائین رفت و به سی و شش درجه زیر صفر رسید . روز بعد باز پنج درجه دیگر تنزل کرد .

«گودریان» میگفت که تاکهای او : «تقریباً از حرکت باز مانده اند» و در شمال «تولا» ، جناحین و خط عقب جبهه او به خطر افتاده است .

پنجم نوامبر ، روزی سخت بحرانی بود . در جبهه نیم دایره شکل دویست میلی اطراف مسکو ، روسها همه جاپیشروی آلمانیها را سد کرده بودند . شامگاه همانروز ، «گودریان» به «بوك» گزارش میداد که او (گودریان) نه تنها باید متوقف شود ، بلکه بایستی عقب نشینی کند ، و «بوك» به «هالدر» تلفن میکرد که : «تاب و توان وی پایان یافته است» و «بر او خبیج» بایأس و نومیدی بر رئیس ستاد خود میگفت که تصمیم گرفته است از مقام فرماندهی کل قوای پیاده نظام ، استعفا

از مسکو تا استالینگراد

دهد. آنروز برای ژنرالهای آلمانی، روزی تلخ و تاریک بود.

«گودریان» بعدها نوشت:

این، اولین بار بود که مجبور میشدم تصمیمی ازایقتیل بگیرم،

و هیچ تصمیمی مشکنتراز آن نبود. حمله ما به مسکو بنا

شکست روبرو شده بود. تمامی فداکاریها و پایمردیهای سربازان

دلیر ما بیپوده بود. ما شکست سختی خورده بودیم (۱)

درستار ارتش چهارم «فن کلوگ»، «بلو منتریت» رئیس ستاد ارتش

مذکور، دانست که آلمان نازی به نقطه عطف جنگ رسیده است - او،

بعدها که اینزمان را بیاد آورد نوشت: «امیدهای ما برای خارج

کردن روسیه از میدان جنگ در سال ۱۹۴۱ درست در آخرین دقیقه

از میان رفت»



سپیده دم روز بعد، یعنی ششم دسامبر، ژنرال گنور کی ژو کف

که از شش هفته پیش بجای مارشال تیموشنکو فرمانده جبهه مرکزی

شده بود، نازیها را بر زیر نخستین ضربات خود گرفت.

برابر مسکو، در جبهه ای بطول دویست میل، «ژو کف» هفت

ارتش و دو سپاه سوار نظام را که مجموعاً یکصد لشکر بود، وارد میدان

کرد. این نیرو، هر کب از سربازان تازه نفس و یا جنگ دیده ای بود که

برای نبرد در هوای بسیار سرد و برف ژرف مجهز شده و تعلیم دیده بودند.

ضربه ای که این سردار نسبتاً گمنام شوروی بایک چنین «نیروی»

۱- «فرمانده زره پوش» ص ۱۹۹

از مسکو تا استالینگراد

زورمند پیاده و تانک و توپخانه و سوار نظام و هواپیما، بر سر نازیها کوفت؛ آنچنان ناگهانی و آنچنان خرد کننده بود که ارتش آلمان و رایش سوم، هرگز از زیر آن بدرستی کمر راست نکرد. این، نیروئی بود که آدولف هیتلر حتی کمترین اطلاعی از وجود آن نداشت.

در روزهای باقیمانده آن ماه دسامبر سرد و تلخ، و در اوائل ژانویه سال ۱۹۴۲، تا چند هفته چنین بنظر میرسید که ارتشهای کتک خورده آلمان که در حال عقب نشینی بودند و سربازان شوروی دائماً جبهه ایشانرا میشکافتند، ممکن است در میان برفهای روسیه متلاشی و معدوم شوند، همچنانکه «ارتش کبیر» ناپلئون باین مصیبت و بدبختی دچار آمده بود. در چندین لحظه بحرانی، ارتش آلمان باین سرنوشت بسیار نزدیک شد. شاید، تصمیم و اراده پولادین هیتلر، و مسلماً، صلابت و سرسختی سرباز آلمانی بود که ارتشهای رایش سوم را از تلاشی و اضمحلال کامل نجات بخشید.

لیکن، شکست قوای آلمان، بزرگ بود. درست است، ارتش سرخ لطمه دیده بود، ولی از میان نرفته بود. مسکو تسخیر نشده بود، لنینگراد و استالینگراد و چاههای نفت قفقاز نیز هیچیک بتصرف نازیها در نیامده بود؛ و در شمال و جنوب شوروی، شاهراههای حیاتی آن کشور که به انگلستان و آمریکا میرفت، هنوز باز بود. پس از دو سال وادی پیروزیهای پیاپی نظامی، ارتشهای هیتلر برای نخستین بار در برابر یک قدرت متفوق عقب می نشستند.

ولی، مطلب مهمین جا ختم نمیشد. شکست نازیها معنائی بمراتب

از مسکو تا اسناینگراد

بزرگتر از اینها داشت. «هالدر» دست کم این نکته را بعدها دریافت ، رئیس ستاد کل نیروی زمینی آلمان مینویسد: «افسانه شکست ناپذیری ارتش آلمان از میان رفت». هنگامی که تابستان سال نو فرا رسید، آلمانیهادر شوروی بهتوحات جدیدی نائل آمدند، لیکن، دیگر این فیروزیهاتوانست آن افسانه رادوباره زنده کند. ازاینرو، روز ششم دسامبر سال ۱۹۴۱، نقطهء عطف دیگری در تاریخ کوتاه رایش سوم و در عین حال، یکی از شومترین آنهاست قدرت هیتلر باوچ خود رسیده بود ، لیکن از این پس قوس نزولی را میپیمود؛ و بر اثر ضربات متقابلء روز افزون مللی که علیه آنها دست به جنگ تجاوز کارانه زده بود، این سقوط و تنزل تسریع میشد.

آشوب و غوغا در (سازمان فرماندهی عالی آلمان)

پس از ضرباتی که «ژوکوف» بر سر نازیها کوفت، در «سازمان فرماندهی عالی نظامی آلمان» و در میان فرماندهانی که جبهه‌های جنگ را رهبری میکردند، تغییر و تحولی شگرف صورت پذیرفت . همان زمان که ارتشهای آلمان در راههای یخ‌زده و میدانهای پر برف پیکار در برابر حملات متقابل له‌سربازان سرخ با شتاب عقب می‌نشستند، ژنرال‌های آلمانی رفته رفته دچار سرگیجه میشدند.

«روند شدند»، همچنانکه پیشتر دیدیم، مقام فرماندهی ارتشهای جنوبی را از کف داده بود، زیرا: در برابر سپاهیان شوروی میدان‌تهی کرده و از «رستوف» عقب‌نشسته بود. با عقب‌نشینیهای قوای آلمان در ماه دسامبر، در دمعه فیلدمارشال «فن بوک»، بالا گرفت و در هجدهم دسامبر، «فن کلوگ» که ارتش چهارم تارومار شده او برای ایداز کنار مسکو عقب رانده میشد، بجای او نشست. حتی ژنرال «گودریان» پر جوش و خروش، مبتکر «جنگ بزرگ زره‌پوش» که در پیکارهای جدید انقلابی عظیم پدید آورده بود، روز عید میلاد مسیح از کار برکنار شد. زیرا: بی‌آنکه از مقامات بالاتر خود اجازه گیرد، بقوای خویش فرمان عقب

از مسکو تا استالینگراد

نشینی داده بود. ژنرال «هوپنر» که او نیز نظیر «گودریان» از فرماندهان برجسته واحدهای تانک بود و گروه چهارم زره پوش او در شمال مسکوبه چشم رس شهر رسیده و سپس عقب رانده شده بود، بهمین سبب، بدستور هیتلر بی درنگ معزول و خلع درجه شد و فرمان یافت که دیگر حق پوشیدن لباس نظامی ندارد. ژنرال هانس کنت فن اشپونک (۱) که سال گذشته بمناسبت رهبری کردن سربازانی که با هواپیما در لاهه فرود آمده بودند، بدریافت صلیب قهرمانی (۲) نائل آمده بود، مجازاتی سخت دید؛ زیرا روز بیست و نهم دسامبر، پس از آنکه سربازان شوروی از راه دریا در «کریمه» پشت سر او فرود آمدند، فرمان داد که یکی از لشکرهای سپاه او عقب نشینی کند. او نه تنها بلافاصله خلع درجه شد، بلکه زندانی و محاکمه نظامی شد و بنا بر اصرار و پافشاری هیتلر محکوم بمرگ گشت (۳)

حتی «کایتل» نوکر مآب، از خشم فرمانده کل ایمن نماند زیرا حتی او نیز آنقدر شعور داشت که در نخستین روزهای ماه دسامبر دریابد که برای جلوگیری از فاجعه و مصیبت، عقب نشینی عمومی قوای آلمان از اطراف مسکو لازم است. ولی وقتی تا آن اندازه جرأت یافت که این نکته را به هیتلر بگوید، «پیشوا» بسوی او برگشت و با تازیانه زبان

1 - Hans Von Sponeck

2 - Ritter Kreuz

۳- ژنرال «اشپونک» تا ماه ژوئیه ۱۹۴۴ زنده بود. پس از آن تاریخ، بر اثر توطئه ای که برای کشتن هیتلر ترتیب داده شده بود، او نیز اعدام شد، بی آنکه کمترین شرکت و مداخله ای در آن توطئه داشته باشد (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

بر سرش کوفت و فریاد بر آورد که «تواحمقی!» «یودل» چند دقیقه بعد رئیس بدبخت «سازمان فرماندهی عالی قوای مسلح آلمان» (فیلدمارشال کایتل) را دید که پشت میزی نشسته است و استعفا نامه خود را مینویسد و تپانچه ای هم در یکسوی میز قرار دارد.

«یودل» آهسته تپانچه را برداشت و «کایتل» را (ظاهر آبی آنکه به مشکل زیادی برخورد) متقاعد کرد که در مقام خود باقی بماند و توهمهای «پیشوا» را تحمل کند «کایتل» نیز تا پایان ماجرای هیتلر، ناشکیبائی شگفت انگیزی چنین کرد (۱).

فشار و ناراحتی رهبری کردن ارتشی که همیشه نمیتوانست پیروز شود؛ لیکن فرمانده کل اصرار داشت که همواره بایستی فاتح میدان باشد، سبب شد که بیماری قلبی فیلدمارشال «فن براوخیچ» عود کند. و زمانی که حمله متقابل «ژوکف» آغاز شد «براوخیچ» تصمیم گرفت از مقام فرماندهی کل نیروی زمینی آلمان استعفا دهد. او روز پانزدهم دسامبر از سفر کوتاهی که به جبهه روم کوفه جنگ کرده مقر فرماندهی خویش بازگشت و «هالدر» او را دید که «روحیه خود را سخت باخته است» آنگاه «هالدر» در دفتر خاطرات روزانه خویش نوشت «براوخیچ برای نجات ارتش از وضع نومید کننده ای که دچار آن شده است، هیچ راهی نمی بیند» فرمانده کل قوای زمینی آلمان، پایان کار خود رسیده بود او روز هفتم دسامبر از هیتلر تقاضا کرده بود او را از مسئولیتی که دارد معاف کند و روز هفدهم دسامبر این درخواست را تجدید کرد و روز بعد،

۱- کتاب «گورلیتز» بنام «تاریخ ستاد ارتش آلمان» ص ۴۰۳ (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

هیتلر رسماً تقاضای «براوخیچ» را پذیرفت. اینکه «پیشوا» درباره مردی که خود، او را بفرماندهی کل نیروی زمینی منصوب کرده بود، واقعاً چه فکر میکرد، مطلبی است که سه ماه بعد به «گوبلز» گفت.

«گوبلز» (وزیر تبلیغات آلمان نازی) روز بیستم مارس سال ۱۹۴۲

در دفتر خاطرات خود نوشت:

پیشوا درباره او (براوخیچ) فقط با کلمات تحقیر آمیز صحبت کرد

و گفت: براوخیچ آدم بی ارزش و پست و جبون و احمقی است (۱)

هیتلر درباره «براوخیچ» بیاران حزبی قدیمی خود گفت: «او

بهیچوجه سر باز نیست، يك آدم کاهی است. اگر براوخیچ دوسه هفته

دیگر در مقام خود باقی مانده بود، اوضاع به فاجعه‌ای ختم میشد» (۲)

در محافل ارتش زمینی آلمان، راجع به جانشین «براوخیچ»

حدسهای زده میشد، لیکن این حدسها همان اندازه دور از حقیقت بود

که حدسهای که سالها پیش درباره جانشین هیندنبورگ (۳) زده میشد

عاری از حقیقت بود (۴). روز نوزدهم دسامبر، هیتلر «هالدر» را احضار

کرد و با واطلاع داد که خود وی (هیتلر) فرماندهی کل نیروی زمینی

را بعهده خواهد گرفت سپس گفت «هالدر» اگر بخواهد میتواند در

۱- «خاطرات روزانه گوبلز» صفحات ۱۳۶-۱۳۵ (مؤلف)

۲- کتاب «گفتگوهای محرمانه هیتلر» ص ۱۵۳ مؤلف

3-Hindenburg

۴- اشاره به مرگ فیلد مارشال فن هیندنبورگ رئیس جمهور آلمان در

سال ۱۹۳۳ و زمامداری غیرمنتظره آدولف هیتلر است (مترجم)

از مسکو تا استالینگراد

مقابل ریاست ستاد کل ارتش زمینی باقی ماند. و «هالدر» هم خواست که بماند ولی هیتلر این نکته را آشکار ساخت که از این پس، شخصاً نیروی زمینی را اداره خواهد کرد، همچنانکه تقریباً همه کارها را در آلمان اداره میکرد.

هیتلر به ژنرال هالدر گفت :

این کار کوچک فرماندهی عملیات زمینی، چیزیست که همه کس میتواند صورت دهد وظیفه فرمانده کل قوای پیاده آنست که ارتش را بیک شیوه ناسیونال سوسیالیستی تربیت کند . من

هیچ ژنرالی

را نمیشناسم که بتواند اینکار را آنطور که من میخواهم ، انجام دهد. در نتیجه ، تصمیم گرفته‌ام که فرماندهی قوای پیاده را خودم بعده گیرم (۱)

بدینسان ، پیروزی هیتلر بر گروه افسران پروسه کامل شد . ولگرد سابق وینی و سرجوخه پیشین ، اکنون : رئیس دولت و مملکت ، وزیر جنگ ، فرمانده کل قوای مسلح و فرمانده کل ارتش زمینی بود. اینک ، ژنرالها همانگونه که هالدر گلایه کرد (البته در دفتر خاطرات خود) فقط «پستچی» بودند و فرمانهای هیتلر را ابلاغ میکردند؛ فرمانهایی که مبتنی بر ادراک خاص «پیشوا» از مسائل «استراتژی» بود . در حقیقت ، دیکتاتور بزرگ-ی طلب ، بزودی مقام خود را

از این

(۱) کتاب هالدر بنام : «هیتلر ، فرمانده جنگ» ص ۴۵ (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

نیز بالاتر برد و قدرتی را که هرگز پیش از او هیچ مردی - هیچ امپراطور و پادشاه و رئیس جمهوری - در حکومت‌های آلمان نداشت، بچنگ آورد و بدان صورت قانونی داد. روز بیست و ششم آوریل سال ۱۹۴۲، هیتلر نمایندگان دست‌نشانده خویش را واداشت تا قانونی از «رایش‌تاک» بگذرانند و اختیار مرگ و زندگی هر فرد آلمانی را بیچون و چرا بدو سپارند و تمامی قوانینی را که ممکن بود مانع این اختیارات شود، معوق گذارند.

لیکن آدولف هیتلر، حتی بدون این قدرت اضافی نیز فرمانروای مطلق نیروی زمینی بود، نیروئی که اینک فرماندهی مستقیم آن‌را در دست گرفته بود. در آن زمستان سخت و جانکاه، هیتلر برای آنکه مانع عقب‌نشینی ارتش‌های کتک‌خورده خویش شود و نگذارد که سربازان او در راه‌های پر برف و یخ زده پیرامون مسکو بسر نوشت سربازان ناپلئون دچار آیند، بیرحمانه اقدام کرد و فرمان داد که ارتش‌های او بهیچوجه اجازه عقب‌نشینی بیشتری ندارند.

ژنرال‌های آلمانی، مدت‌ها درباره ارزش این مقاومت سرسختانه او بحث کرده‌اند. باین معنا: آیا این کار هیتلر سربازان آلمانی را از مصیبت و بدبختی کامل نجات داد، یا آنکه موجب تلفات سنگین غیر قابل اجتناب شد؟ اکثر فرماندهان آلمانی معتقدند: هنگامیکه وضع آنها در برابر مسکو تحمل‌ناپذیر شد، اگر در مورد عقب‌نشینی آزادی عمل میداشتند میتوانند بسیاری از سربازان و مقادیر کثیری ساز و برگ جنگ را از نابودی برهانند و آنوقت وضع و موقع بهتری میداشتند

از مسکو تا استالینگراد

که صفوف خود را دوباره منظم کنند و حتی دست به حمله متقابل زنند. زیرا با وضعی که ارتشهای آلمان داشتند، لشکرهای کامل، پیاپی به حملات روسیان دچار می آمدند و یا محاصره و قطعه قطعه میشدند، در حالیکه یک عقب نشینی بموقع، نجاتشان میداد.

با وجود این، بعضی از ژنرالها بعدها، با کراه اذعان کردند. پافشاری هیتلر که پاهیان آلمان باید در جای خویش بایستند بجنگند، بزرگترین کار او در دوران جنگ بود. و نیز گفتند. «پیشوا» این خواست خود را با اراده ای آهنین جامه عمل پوشانید. شاید، همین پایداری او بود که ارتشهای آلمان را از تلاشی کامل در میان برفهای روسیه نجات داد. این نظریه را بهتر از همه، ژنرال «بلومنتریت» بیان کرده است.

فرمان تعصب آمیز هیتلر که سربازان، بدون توجه به بدترین اوضاع و احوال ممکن، و در هر وضعی که هستند، باید مقاومت کنند و بهیچرو میدان پیکار را ترک نگویند، بی شک درست بود. هیتلر، بنا به غریزه تشخیص داده بود که هر قدم عقب نشینی در میان یخ و برف، پس از دوسه روز به اضمحلال جبهه منتهی خواهد شد و اگر چنین شود، «ورماخت» نیز بسر نوشت «ارتش کبیر» ناپلئون دچار خواهد شد... عقب نشینی، فقط میتواندست در بیابان صورت گیرد، زیرا برف راهها و جاده ها را بسته بود. پس از دوسه شب، اینک سربازان را از پادرمیآورد و آنوقت هر جا که بودند، صاف و ساده روی زمین دراز میکشیدند و میمردند.

از مسکو تا استالینگراد

در پشت جبهه، مواضع آماده‌ای نداشتیم که افراد مابین درون آن عقب‌نشینی کنند. و نیز، هیچ‌گونه خط جبهه‌ای وجود نداشت که بتواند بدان متکی شوند.

ژنرال تپلسکی‌رش (۱) فرمانده یکی از سپاه‌های ارتش آلمان، این نظریه را تایید میکند.

این، یکی از کارهای بزرگ هیتلر بود. در آن لحظه بحرانی؛ سربازان آنچه را که درباره عقب‌نشینی ناپلئون از مسکو شنیده بودند، بیاد می‌آوردند و از کابوس آن رنج می‌بردند. اگر افراد ما عقب‌نشینی می‌کردند، به مجرد آغاز کردن این کار؛ وحشتی عظیم همراه فرامی‌گرفت و عقب‌نشینی به فرار همگانی بدل میشد (۲)



با همه این‌ها، هراسی عظیم، ارتش آلمان را فرا گرفت.... این ترس؛ نه تنها در جبهه، بلکه فرسنگها دورتر، در ستاد فرماندهی نیز که پشت جبهه قرار داشت به چشم می‌خورد و بوضوح در دفتر خاطرات روزانه هالدِر منعکس می‌شد. روز عید میلاد سال ۱۹۴۱، هالدِر خاطرات روزانه خود را با این عبارت آغاز کرد: «روز بسیار سختی!» و از آن پس، در سال نو، با هر حمله جدیدی که سپاهیان سرخ بصوف نازیها می‌بردند با هر شکافی که در جبهه آنان پدید می‌آوردند؛ هالدِر این کلمات را در آغاز خاطرات بسیاری از روزها تکرار می‌کرد و وضع وخیم

۱ - Tippelskirch

۲ - کتاب «لیدل هارت» بنام: «ژنرال‌های آلمان سخن می‌گویند» (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

نازیهارا شرح می‌داد.

۲۹ دسامبر. یک‌روز بحرانی دیگر...! از فاصله دور بین پیشوا و «کلوگ» گفتگوی تلفنی پرغوغائی در گرفت. پیشوا قدغن کرد که جناح شمالی ارتش چهارم، اجازه عقب‌نشینی بیشتری ندارد ارتش نهم دچار بحران بسیار بدی شده است.

ظاهرا فرماندهان ارتش نهم، عقل خود را از دست داده‌اند. ظهیر امروز کلوگ با اضطراب و التهاب بمن تلفن کرد. ارتش نهم می‌خواهد پشت «رژف» (۱)، عقب‌نشینی کند.

۲ ژانویه ۱۹۴۲. روزی که با جنگهای وحشیانه گذشت...! ارتشهای چهارم و نهم گرفتار بحران سختی هستند... حمله روس‌ها در شمال «مالویاروسلاوتس» (۲)، تمامی جبهه را شکافته‌است و اکنون پیش بینی در این باره که جبهه را چگونه میتوان ترمیم کرد، کار مشکلی است.... این وضع باعث شده است که کلوگ تقاضای عقب‌نشینی از جبهه فرو - ریخته‌را بکند. با پیشوا بحث و گفتگو بسیار تندی کردم، زیرا او همچنان بر سر عقیده خود ایستاده است و می‌گوید: صرف نظر از عواقب کار، جبهه باید همانجائی که هست باقی باشد...

۳ ژانویه. وضع در نتیجه شکافی که روس‌ها بین «مالویادو - سلاوتس» و «بورووسک» (۳)، در جبهه ما ایجاد کرده‌اند، وخیم‌تر شده‌است.

۱ - Rzhev

۲ - Maloyaroslavl

۳ - Borovsk

از مسکو تا استالینگراد

«کوبلر (۱)» و بوک سخت ناراحتند و درخواست میکنند از جبهه شمالی که در حال فرو ریختن است، عقب نشینی کنند. باردیگر بایشوا گفتگوی تندی کردم. او درباره شجاعت و شهادت ژنرال‌ها تردید دارد و معتقد است که ژنرال‌ها نمی‌توانند تصمیمات محکمی بگیرند. ولی سربازان در حالی که گرماسنج بسی درجه زیر صفر رسیده است، بهیچوجه نمی‌توانند مواضع خود را نگاهدارند. بایشوا فرمان داده است. اگر به عقب نشینی بیشتری احتیاج باشد، خود او در اینباره تصمیم خواهد گرفت....

اینزمان، آنکه درباره اموری از اینگونه، تصمیم می‌گرفت دیگر «بایشوا» نبود، بلکه ارتش سرخ بود. هیتلر میتوانست سربازان آلمانی را مجبور بمقاومت و مردن کند، لیکن دیگر قدرت سد کردن سیل خروشان سپاهیان سرخ را نداشت. در یکی از لحظاتی که ترس و وحشت سازمان فرماهی عالی قوای مسلح آلمان را فرا گرفته بود، بعضی از افسران آن سازمان پیشنهاد کردند که با استعمال گاز سمی، شاید بتوان سربازان آلمان را از خطر نجات داد. هالدر روز هفتم ژانویه در دفتر خاطرات روزانه خود نوشت: «سرهنگ» او کسندر» (۲) کوشید مرا

۱ - Kuebler هنگامیکه (کلوک) فرمانده ارتش مرکزی شد، ژنرال (کوبلر) بجای او فرماندهی ارتش چهارم منصوب شد. با آنکه کوبلر سرباز پر طاقتی بود، نتوانست بیش از سه هفته در برابر فشار سربازان سرخ مقاومت کند و سپس ژنرال (اینریچی) پست او را تحویل گرفت. (مولف)

انمسکو تا استالینگراد

متقاعد کند که علیه روسها گاز سمی بکار بریم». این پیشنهاد عملی نشد.

روز هشتم ژانویه، همچنانکه هالدردر دفتر خاطرات خود می نویسد. «يك روز بسیار سخت و بحرانی» بود. هالدردر سپس میگوید. «حمله‌ای که روسها در سوخی نیچی (جنوب غربی مسکو) بما کرده‌اند، برای کلوگ تحمل ناپذیر شده‌است. در نتیجه، او اصرار دارد که جبهه‌ارزش چهارم را عقب ببرد». در تمامی ساعات آنروز، فیلد مارشال فن کلوگ بهیتر و هالدردر تلفن می‌کرد و در این باره اصرار می‌ورزید. سرانجام، شامگاه آنروز، «پیشوا» با بی میلی واکراه باتقاضای او موافقت کرد. به کلوگ اجازه داده شد که «قدم‌بدم» عقب نشیند تا با این شیوه عقب نشینی، بتواند خطوط ارتباط سپاهیان خود را حفظ کند».

در سراسر زمستان سخت و پرهراس آنسال، ارتشهای آلمان که قصد داشتند جشن عید میلاد مسیح را در مسکو بپا کنند، در برابر حملات روسها گام‌بگام و گاهی تندتر، عقب‌می‌نشستند زیرا: سربازان سرخ، پیاپی نازیها را محاصره می‌کردند و در صفوف ایشان شکافهای عظیم پدید می‌آوردند. در پایان ماه فوریه ۱۹۴۲، نازیها خود را در فاصله ۷۵ تا ۲۰۰ میلی پایتخت شوروی یافتند. در آخر آن ماه یخبندان، هالدردر بهائی را که آلمان نازی بابت تجاوز بشوروی؛ پرداخته بود در دفتر خاطرات خود یادداشت میکرد. همان تجاوزی که هیتلر درباره آن حساب غلطی کرده بود. هالدردر نوشت: مجموع تلفات ارتش آلمان تا

از مسکو تا استالینگراد

۲۸ فوریه ۱۹۴۳ تا ۱۰۰۵ نفر یاسی ویک در صد تمامی سربازان آلمان است .

از این عده ۲۰۲۲۵۱ تن کشته و ۷۲۵۶۴۲ نفر زخمی و ۴۶۵۱۱ تن گم شده اند . (تلفات ناشی از سرما زدگی ۱۱۲۶۲۷ نفر بود) . این ارقام ، شامل تلفات سنگین مجارستانی ها و رومانی ها و ایتالیائی ها که دوشادوش آلمانی ها در شوروی می جنگیدند ، نیست .

آخرین حمله بزرگ تعرضی آلمان

بافرا رسیدن بهار و آب شدن یخ و برف، آرامش و سکوتی جبهه را فرا گرفت. هیتلر و هالدر دست بکار تهیه طرحها شدند تا برای آغاز کردن يك حمله جدید، لااقل در قسمتی از جبهه سربازان تازه نفس و تانگها و توپهای بیشتری گرد آورند لیکن هیتلر و هالدر؛ دیگر بهیچرو قدرت و توانائی آنها نداشتند که در سراسر میدان پردامنه نبرد، دست بحمله و تعرض زنند تلفات سنگینی که نازیها در زمستان سال ۱۹۴۱ داده بودند، و بالاتر از همه حمله متقابلۀ ژوکف، آن امید را از میان برده بود.

اکنون میدانیم که هیتلر، مدتها پیش از این تاریخ، دانسته بود که قمار او بمنظور شکست شوروی و غلبه بر آن کشور، به باخت وی انجامیده است. جهانگشای نازی خواسته بود شوروی را تا ششماه بزانو در آورد، لیکن اینک میفهمید که نه تنها در ششماه بلکه هرگز، توانائی چنین کاری را ندارد. ژنرال هالدر، روز نوزدهم نوامبر سال ۱۹۴۱؛ در دفتر خاطرات روزانه خویش «سخنرانی» طولانی «پیشوا» را که برای چندتن از افسران «سازمان فرماندهی عالی» ایراد کرده بود؛ یادداشت

از مسکو تا استالینگراد

کرده است.

با آنکه در آن زمان، ارتشهای هیتلر بیش از چند فرسنگ بامسکو فاصله نداشتند و سخت میکوشیدند تا پایتخت شوروی را بچنگ آرند، هیتلر از این امید که روسیه را در آن سال بزانو درآورد دست شسته بود و افکار خود را متوجه فتوحات سال آینده کرده بود. هالدر اندیشه‌های «پیشوا» را چنین آورده است.

هدف‌های ما برای سال آینده: قبل از همه، قفقاز، جایی که باید بآن برسیم: مرزهای جنوبی روسیه. زمان: مارس تا آوریل. در شمال، پس از پایان جنگهای سال جاری، تسخیر «ولوگدا» (۱) «گورکی» (۲) ولی فقط در آخر ماه مه. (۳)

هدفهای دیگر مادر سال آینده، همان هدفهای سابق است، رسیدن بآنها منوط به قدرت کار خطوط آهن ماست. مسأله ساختن يك «دیوار شرقی» که باید بعدها بنا شود، همچنان بقوت خود باقیست اگر قرار بود که اتحاد شوروی خرد و نابود شود؛ دیگر نیازی بساختن يك «دیوار شرقی» نبود، بنظر میرسد هالدر همان لحظه که به باقیمانده حرفهای فرمانده کل گوش میداد، در اینباره می‌اندیشید زیرا می‌گوید:

۱-Vologda

۲-Gorki

۳ - ولوگدا که در سیصد میلی شمال شرقی مسکو قرار دارد، راه آهن مسکو به «آرخانگل» را کنترل میکرد. گورکی در سیصد میلی سمت شرقی پایتخت شوروی واقع شده است.

از مسکو تا استالینگراد

بطور کلی انسان باین فکر می افتد که هیتلر اکنون تشخیص داده است هیچیک از حریفان قادر نیست دیگری را خرد و نابود کند و همین موضوع، بمذاکرات صلح منتهی خواهد شد.

برای جهاننگشای نازی که شش هفته پیش در برلین از وادیو نطق کرده و اعلام داشته بود که روسیه «بی گفتگو زمین خورده است و هرگز از جای برخواهد خاست»، این نکته، هشدار تندی شمار میرفت، نقشه های او، بهم خورده بود و امیدهای وی بنومیدی گرائیده بود. چهارده روز بعد، یعنی روز ششم دسامبر که کتک خوردن و عقب نشستن سربازان هیتلر از حومه مسکو آغاز شد، نقشه ها و امیدهای او بیش از پیش از میان رفت.



در بیستم فوریه سال ۱۹۴۲، حمله متقابل به ارتش سرخ که از بالتیک تا دریای سیاه امتداد داشت، از شور و حرارت افتاد و در پایان ماه مارس، موسم آب شدن یخ و برف فرار سید و راهها و جاده ها را به باتلاقهای عمیق بدل کرد... همین موضوع سبب شد که در جبهه طولانی و خونین پیکار، سکوت و آرامشی نسبی پدید آید، حریفان؛ هر دو؛ خسته و کوفته بودند.

گزارشی که نیروی زمینی آلمان درسی ام ماه مارس سال ۱۹۴۲ داده است، نشان میدهد که قوای آلمان در جنگهای زمستانی چه تلفات هراس انگیزی داده بود. از مجموع ۱۶۲ لشکر نازیها که در شوروی می جنگیدند، فقط هشت لشکر آماده حملهات تعرضی ج دید بودند.

انمسگو تا استالینگراد

شانزده لشکر زره پوش هیتلریها، تنها ۱۴۰ تانک قابل استفاده داشت، یعنی کمتر از میزان معمولی تانک های يك لشکر ...

همان هنگام که سربازان نازی در حال استراحت و تجدید ساز و برگ خود بودند، (در واقع مدت های پیش از آن، یعنی زمانی که هنوز در میان برف های نیمه زمستان عقب می نشستند) هیتلر که اکنون فرمانده کل نیروی زمینی و نیز فرمانده کل قوای مسلح آلمان بود، برای حمله تابستانی آینده، نقشه ها می چید و طرح های یخت. لیکن این طرح ها با اندازه نقشه های سال پیش بزرگ و جاه طلبانه نبود. در این وقت، پیشوای نازی آن اندازه شعور داشت که دریابد قادر نیست همه ارتش های سرخ را در يك نبرد منمحل و نابود کند.

اودر نظر داشت که تابستان آینده قسمت اعظم قوای خود را در جنوب شوروی متمرکز کند، جاه های نفت قفقاز و حوزه صنعتی دوتس و مزارع گندم کوبان (۱) را بتصرف در آورد و سپس در کرانه ولگا، استالینگراد را بگیرد. با این کار، هیتلر میخواست به چندین هدف بزرگ برسد، این اقدام سبب می شد که شورویها از نفت و بیشتر مواد خوراکی و صنایع گوناگون که برای دوام جنگ سخت نیازمند آن بودند، محروم شوند و در عوض، آلمانیها بتفت و منابع غذائی که آنان نیز شدیداً بآن احتیاج داشتند دست یابند.

درست پیش از آنکه حمله تابستانی آلمان آغاز گردد، هیتلر بژنرال پاولوس (۲) فرمانده ارتش ششم ارتشی که میرفت بسر نوشتی شوم و نکتب بار

از مسکو تا استالینگراد

دچار آید ، گفت : « اگر نفت مایکوپو و گروزنی (۱) را نگیرم ، آنوقت باید باین جنگ خاتمه دهم ».

استالین نیز « میتوانست تقریباً همین حرف را بزند ، اونیز برای ادامه جنگ ، ناگزیر بود نفت قفقاز را در دست داشته باشد - در اینجا بود که اهمیت استالینگراد مطرح شد . اگر نازی ها استالینگراد را می گرفتند ، آخرین شاهراهی که از دریای خزر و رود ولگا می گذشت ، بسته می شد . لیکن اگر آن شهر سقوط نمی کرد ، تا زمانی که شوروی ها چاه های نفت را در اختیار داشتند ، می توانستند از اینراه بروسیه و وسطی نفت برسانند .

هیتلر گذشته از نفت که محرك تانکها و هواپیما ها و کامیونهای او بود ، با فراعده جنگی نیاز داشت تا صفوف سربازان از دست رفته خویش را پر کند . مجموع تلفات نازیها در پایان جنگهای زمستانی سال ۱۹۴۱ ، باستانیای بیماران ۸۳۵۰۰ تا ۱۶۷۰۰ تن بود و برای جبران چنین تلفاتی ، آلمان قوای ذخیره کافی نداشت .

« سازمان فرماندهی عالی » برای فراهم آوردن سربازان اضافی ، متوجه متحدین آلمان ، یا بهتر بگوئیم ، متوجه رول دست نشانده آلمان شد . زمستان آنسال ، فیلدمارشال کاینل باشتاب به « بوداپست » و « بخارست » رفت تا سربازان مجارستانی و رومانی (لشکر های کامل) را برای تابستان آینده گرد آورد . گورینگ و سرانجام خود هیتلر ، از موسولینی تقاضا کردند که واحدهای ایتالیائی را در اختیار ارتش

از مسکو تا استالینگراد

آلمان گذارد.

گورینک، در پایان ماه ژانویه ۱۹۴۲، وارد رم شد تا قوای امدادی ایتالیا را برای جنگ روسیه جمع کند. وی به موسولینی اطمینان داد که اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۲ شکست خواهد خورد و انگلستان در ۱۹۴۳ اسلحه خود را زمین خواهد گذاشت چنانچه، «رایش مارشال» چاق (۱) را که سینه‌ای پر نشان داشت، تحمل ناپذیر یافت. وزیر امور خارجه ایتالیا، روز دوم فوریه در دفتر خاطرات روزانه خویش نوشت: او مثل معمول «ورم» کرده است و وجودش را تحمل نمیتوان کرد» و دوزخ بعدنگاشت:

گورینک رم را ترک کرد مادر مهمانخانه‌ها کسلسیور» شام خوردیم و در حین صرف شام، گورینک از هیچ چیز جز گوهرهای خود حرف نزد و در واقع، او چند انگشتر زیبا بر انگشتان خویش داشت وقتی بایستگاه راه آهن میرفتیم گورینک پالتوی گشادی از پوست سمور پوشیده بود. پالتوی او چیزی حد وسط بالا پوشی که شوفاها در سال ۱۹۰۶ میپوشیدند و آنچه یک روسی درجه اول در اوپرا میپوشد، بشمار میرفت (۲).

فساد و تباهی مردم شماره دو رایش سوم افزونی میگرفت موسولینی به گورینک قول داد که در ماه مارس، دولشکر ایتالیائی را بروسیه بفرستد، بشرط آنکه آلمانها باین لشکرها توپخانه بدهند. ولی، اضطراب و ناراحتی دیکتاتور ایتالیا بسبب شکست‌هایی که متحدان او

از مسکو تا استالینگراد

در شوروی خورده بود، تا آن اندازه بود که هیتلر دانست وقت آن رسیده است که باید باردگر باروست و متحد خود ملاقات کند و برای او توضیح دهد که آلمان، هنوز هم بسیار نیرومند است.

این ملاقات، روزهای بیست و نهم و سیام آوریل سال ۱۹۴۲ در «سالزبرک» صورت گرفت. چیانو داماد موسولینی که همراه او بود، «پیشوا» را خسته و فرسوده دید. وی در دفتر خاطرات روزانه خویش نوشت:

«شکست های زمستانی آلمان در روسیه، او را سخت شکسته و فرسوده کرده است. برای اولین بار دیدم که بسیاری از موه های سر هیتلر سفید شده است».

وقتی کنفرانس آلمانها و ایتالیائها آغاز شد، آلمانها مطابق معمول، درباره اوضاع و احوال سخنرانیهای غرا کردند و ریب بن تروپ (وزیر خارجه آلمان) و هیتلر بمهمانان ایتالیائی خود اطمینان دادند که در روسیه و افریقای شمالی و جبهه غرب و در اقیانوس ها، همه کارها بروفق مراد است. هیتلر و ریب بن تروپ، این راز را بایاران ایتالیائی خویش در میان نهادند که حمله تعرضی آینده ارتش آلمان در شوروی، متوجه چاههای نفت قفقاز خواهد بود.

در این مورد، ریب بن تروپ گفت:

وقتی منابع نفت روسیه تمام شود، آنکشور بزانو در خواهد آمد. آنوقت انگلیسها... بما تعظیم خواهند کرد تا آنچه را که از امپراتوری دست و پا شکسته آنها باقی مانده است، نجات دهند..

از مسکو تا استالینگراد

امریکا: جزیک «بلوف» بزرگ چیز دیگری نیست..

سپس نوبت سخن گفتن هیتلر شد چنانکه در دفتر خاطرات روزانه خود می نویسد:

هیتلر حرف زد، حرف زد، حرف زد. موسولینی که عادت دارد خودش صحبت کند، و در اینجا عملاً مجبور شده بود ساکت باشد، از این موضوع رنج می برد.

روز دوم ملاقات پس از صرف ناهار، وقتی همه چیز گفته شده بود، هیتلر یک ساعت و چهار دقیقه پیاپی حرف زد. او از بیان هیچ مطلبی فروگذار نکرد و راجع به جنگ و صلح، مذهب و فلسفه، هنر و تاریخ، صحبت کرد. موسولینی، بلا اراده، پشت سر هم بساعت مچی خود نگاه میکرد... بیچاره آلمانیها که مجبورند هر روز این حرفها را بشنوند، من مطمئنم که وقتی هیتلر صحبت میکند، آلمانیها قبلاً از هر ژست و کلمه و میکش و توقف او آگاهند و آنرا از «بر» میدانند. ژنرال یودل پس از یک مقاومت مردانه بالاخره میدان را خالی کرد و رفت تا روی نیمکت مبلی بنخوابد. کایتل تلوتلو می خورد و چیزی نمانده بود که بیفتد، ولی توانست خودش را سرپا نگاهدارد. او آنقدر به هیتلر نزدیک بود که نمی توانست برود. (۱)

علیرغم پر حرفی ها، یا شاید بسبب همین پرگوئیها، هیتلر از موسولینی قول گرفت که برای جبهه روسیه «گوشت دم توپ» بیشتری بگیرد، از این لحاظ، موفقیت او و کایتل در تمام کشورهای تابع آلمان

از مسکو تا استالینگراد

آنقدر زیاد بود که « سازمان فرماندهی عالی » حساب کرد که برای حمله تابستانی، ۵۲ لشکر «متحد» آلمان را در اختیار خواهد داشت،^۱ باین معنا: ۲۷ لشکر رمانی، ۱۳ لشکر مجارستانی، ۹ لشکر ایتالیائی،^۲ لشکر اسلواک و یک لشکر اسپانیائی.

این لشکرها، یک چهارم تمامی نیروی دول «محور» را درجهه شوروی تشکیل میداد. از چهل و یک لشکر جدید که قرار بود بخش جنوبی جبهه جنگ را تقویت کنند، یعنی همانجائی را که بنا بود ضربه اساسی آلمان فرود آید، نیمی از قوای محور یا ۲۱ لشکر آن، مرکب از ۱۰ لشکر مجاری و ۶ لشکر ایتالیائی و ۵ لشکر رمانی بود. هالدر و بسیاری از ژنرال های دیگر، مایل نبودند که با این همه لشکر «بیگانه» دست بیک چنین کار خطیری زنند،

زیرا (اگر مطلب را با لحن ملایمی بیان کنیم) بعقیده آنها ارزش جنگی این سپاهیان خارجی «مورد شك و تردید» بود. ولی چون خود نازی ها از لحاظ نیروی انسانی در مضیقه بودند، این كمك را با بی میلی پذیرفتند و این تصمیم، بزودی بیروز فاجعه ای که پیش آمد، كمك کرد.



در تابستان آن سال، سال ۱۹۴۲، ستاره اقبال آلمان باردگر درخشیدن گرفت. نازیها، حتی پیش از حمله عظیم تابستانی خویش به قفقاز و استالینگراد و پیشرفتی پر شتاب در آن سازمان، در شمال آفریقا بیروزی درخشانی نائل آمدند.

از مسکو تا استالینگراد

روز بیست و هفتم ماه مه سال ۱۹۴۲، ژنرال رومل حملهٔ تعرضی خود را در صحرای آفریقا دوباره آغاز کرد. رومل، بدستکاری «سپاه آفریقائی» مشهور خویش (مرکب از دولشکر زره پوش و یک لشکر پیادهٔ موتوریزه) و هشت لشکر ایטالیائی که یکی از آنها زره پوش بود، ضربات خود را برق-آسا بر سر انگلیسیها فرود آورد و بزودی از تش صحرائی انگلیس را بسوی مرز مصر فرار داد ...

بیست و یکم ژوئن، رومل طبروق، یعنی کلید سنگر صحرائی انگلیس را بتصرف درآورد. این، همان شهری بود که در سال ۱۹۴۱ نه ماه مقاومت کرده بود تا سرانجام نجات یافته بود. دو روز بعد، سردار فیروزمند نازی وارد مصر شد ...

در اواخر ماه ژوئن، رومل در العلمین شصت و پنج میلی اسکندریه و دلتای نیل بود ... بنظر بسیاری از سیاستمداران مضطرب و گیج و مبهوت متفکین که روی نقشه خم شده بودند و بدقت آنرا مینگریستند، چنین میرسید که اینک دیگر هیچ نیروئی توانائی پیشگیری از پیشرویهای رومل را نخواهد داشت و چیزی نمانده است که سردار نازی با فرود آوردن یک ضربۀ مرگ آور، یعنی فتح مصر، کار انگلیسها را بسازد و آنوقت، اگر قوای امدادی با و رسد، برق آسا بسوی شمال شرق پیش رود و چاههای عظیم نفت شرق میانرا تسخیر کند و سپس بققاز رسد و در شوروی، بار تش-های آلمان که همان زمان از جانب شمال پیشروی خویش را بسوی آن ناحیه آغاز کرده بودند، پیوندد ...

برای متفکین، یکی از تاریکترین لحظات جنگ و برای «محور»، یکی از درخشانترین دقایق آن فرارسیده بود ...

نبردی که سر نوشت جهان را دگر گونه ساخت

در اواخر تابستان سال ۱۹۴۲، چنین بنظر میرسید که آدولف هیتلر، باردگر بر قلهٔ عالم قرار گرفته است. زیر دریائیهای آلمان هر ماه ۷۰۰٫۰۰۰ تن از کشتیهای انگلیسی و آمریکائی را در اقیانوس اطلس غرق میکردند و این مقدار، بیش از میزانی بود که کارخانههای کشتی سازی آمریکا و کانادا و اسکاتلند میتوانند بجایش کشتی بسازند، در حالیکه شب و روز کار میکردند.

با آنکه «پیشوا» قسمت اعظم سربازان و تانکها و هواپیماهای نیروی آلمان را از مغرب اروپا به جبههٔ شرق منتقل کرده بود تا کار شوروی را بسازد، در تابستان آن سال کوچکترین نشانه‌ای وجود نداشت که انگلیسیها و آمریکائیها بتوانند از راه دریای مانش حتی عده کمی سرباز در آنجا پیاده کنند. انگلیسیها و آمریکائیها، حتی تن باین خطر ندارند که بکوشند شمال غربی آفریقا را که در دست فرانسویها بود، اشغال کنند (۱). در حالیکه فرانسویهای ناتوان، که هر دستهٔ آنها

۱- پس از شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰، نازیها دولت دست نشاندۀ «مارشال پتن» را که مرکز آن شهر «ویشی» بود، بر سر کار آوردند و با آندولت پیمانی امضا کردند. مستعمرات و ناوگان نیرومند فرانسه در دست این دولت بود و در اینجا منظور از فرانسویها، دولت «پتن» است. (مترجم).

از مسکو تا استالینگراد

یابه متفقین ویا به «دولت ویشی» وفادار بودند، نیروی جنگی زیادی نداشتند تا مانع کارایشان شوند، گرچه در این راه میکوشیدند. آلمانیها نیز جز دوسه زیر دریائی و چند هواپیما که در ایتالیا و طرابلس مستقر بودند، بهیچوجه چیز دیگری نداشتند.

قوای دریائی و هوائی انگلیس، نتوانسته بود مانع از آن شود که که دو رزمناو آلمانی شارنهورست و گنایزنو ورزمنائو سنگین پرنس-اویگن درست در روز روشن از بالای دریای مانش بگذرند و از بندر برست سلامت وارد آبهای آلمان شوند (۱). هیتلر فکر میکرد انگلیسیها و آمریکائیها مسلماً سعی خواهند کرد شمال نروژ را اشغال کنند و بسبب وحشت از همین موضوع بود که اصرار کرد سه ناوسنگین مذکور، بی پروا از بندر «برست» حرکت کنند تا از آنها برای دفاع از آبهای نروژ استفاده شود.

هیتلر در پایان ژانویه ۱۹۴۲ به دریا سالار رددر (۲) فرمانده کل نیروی دریائی آلمان گفت: «نروژ، سرزمین سر نوشت است و بهر قیمتی

۱- این واقعه، روزهای یازدهم و دوازدهم فوریه سال ۱۹۴۲ اتفاق افتاد و انگلیسیها را غافلگیر کرد. در آنوقت، انگلیسیها فقط نتوانستند نیروی دریائی و هوائی ضعیفی را جمع و جور کنند و به ناوهای آلمان حمله ببرند، ولی این حمله به کشتیهای آلمانی لطمه مختصری زد. روزنامه (تایمز) لندن در آن تاریخ نوشت «دریادار سیلیاکس (فرمانده ناوهای آلمانی در این اقدام شجاعانه) در همان نجاتی بیروز شد که (دوک مدینا سیدنویا) نتوانسته بود کاری از پیش ببرد... از قرن هفدهم تا کنون، در آبهای داخلی بریتانیا، هیچ لطمه ای مرک آورده، از این به غرور نیروی دریائی ما وارد نیامده بود.»

از مسکو تا استالینگراد

است، باید از آن دفاع کرد». لیکن آنگونه که اوضاع واحوال نشان داد، نیازی باینکار نبود. زیرا انگلیسیها و آمریکاییها در غرب برای قوای محدود خود نقشه‌های دیگری داشتند.

در روی نقشه، حاصل جمع فتوحات هیتلر تا سپتامبر سال ۱۹۴۲ گیج کننده بود. دریای مدیترانه عملاً بدول «محجور» تعلق یافته بود و آلمان و ایتالیا، قسمت اعظم کرانه شمالی آنرا، از «دماغه شمال» نروژ در قطب شمال، تا مصر، و از بندر برست در کرانه اقیانوس اطلس تا سواحل جنوبی رود ولگا واقع در مرز آسیای مرکزی، پاس میدادند.



سربازان ارتش ششم آلمان، روز بیست و سوم ماه اوت سال ۱۹۴۲، درست در شمال استالینگراد، به کرانه رود ولگا رسیدند. دو روز پیش از آن، نازیها پرچم صلیب شکسته خود را بر فراز قله «البرز» که ۱۸۴۸۱ پا ارتفاع دارد و بلندترین کوه سلسله جبال قفقاز است، به اهتزاز در آورده بودند. چاههای نفت مایکوپ که سالبانه دو میلیون و پانصد هزار تن نفت میداد، روز هشتم اوت، در حالیکه تقریباً بکلی ویران شده بود، بتصرف آلمانیها درآمده بود و روز بیست و پنجم همان ماه، تانکهای فیلد مارشال فن کلاپست وارد موزدوک (۱) شده بود از آنجا، نازیها بامر کز اصلی نفت شوروی که اطراف «گروژنی» قرار دارد، فقط پنجاه میل و با دریای خزر، کمتر از یکصد میل فاصله داشتند...

از مسکو تا استالینگراد

روز سی و یکم اوت، هیتلر به فیلد مارشال لیست فرمانده ارتشهای آلمان در قفقاز، اصرار می کرد که تمامی قوای قابل حصول خویش را برای حمله نهائی به «گروزنی» گرد آورد، تا او: «بتواند دستهای خود را روی چاههای نفت بگذارد». و نیز در آن آخرین روز ماه اوت، «رومل» حمله تعرضی خود را آغاز کرد، باین امید که بکرانه رود نیل رسد.

با آنکه هیتلر هرگز از کار ژنرالهای خود راضی نبود، اینک معتقد شده بود که به فیروزی بیچون رسیده است. درباره نارضایتی دیکتاتور نازی از ژنرالها، باید گفت. روز سیزدهم ژوئیه، هیتلر فیلد مارشال فن بوک را که تمامی حمله جبهه جنوبی را رهبری میکرد از کار برکنار کرد، همانگونه که دفتر خاطرات روزانه «هالدر» نشان میدهد، بسیاری از فرماندهان دیگر و نیز افسران ستاد کل را سرزنش مینمود و بآنان بدزبانی میکرد که چرا سرعت پیشروی قوای آنان باندازه کافی نیست. هیتلر به ارتش ششم و ارتش چهارم زره پوش فرمان داد: پس از آنکه استالینگراد تسخیر شد، در طول کرانه ولگا بصورت دوشاخه بر فاصله «گازانبر»، بسوی شمال پیش روند. منظور او آن بود که با این «حمله گازانبری»، سرانجام بتواند از مشرق و مغرب بجانب روسیه وسطی و مسکو، پیشروی کند. هیتلر معتقد بود که کار روسها تمام است و هالدر از قول او میگوید که در اینوقت «پیشوا» صحبت از این میکرد که با قسمتی از قوای خود به ایران حمله کند و از داخل ایران بگذرد و به خلیج فارس رسد آنوقت، بزودی میتواندست در اقیانوس هند به ژاپنیهها

انمسگو تا استالینگراد

پیوندد .

جهانگشای نازی، دربارهٔ صحت گزارشی که سازمان جاسوسی آلمان روز نهم سپتامبر داده بود، تردید نداشت . این گزارش حاکی بود که روسها در سراسر جبهه، تمامی سربازان ذخیرهٔ خود را «مصرف» کرده‌اند در کنفرانسی که «پیشوا» در پایان ماه اوت با دریا سالار «ردر» فرمانده کل نیروی دریائی آلمان تشکیل داد، این نکته را آشکار ساخت که افکار او دیگر متوجه شوروی نیست و معتقد است که آن کشور در برابر انگلیسیها و آمریکائیها، بصورت «منطقهٔ حیاتی محاصره ناپذیر» آلمان در آمده است و بهمین سبب، اطمینان دارد که آمریکائیها و انگلیسیها بزودی، «بجائی خواهند رسید که برای تعیین شرایط صلح» با او وارد گفتگو شوند .

باهمهٔ اینها، همانگونه که ژنرال کورث سایتسلر بعدها گفت، ظواهر کارها، حتی در آن زمان، با همهٔ جلوه و جلالتی که داشت، فریبنده بود . تقریباً تمام فرماندهانی که در میدان جنگ حضور داشتند، و نیز افسران ستاد کل، در «تصویر» زیبای میدان نبرد نقائصی میدیدند. آن نقائص را میتوان چنین خلاصه کرد : آلمانیها برای رسیدن به هدفهای که هیتلر مصرانه تعیین کرده بود، سرباز و تانک و هواپیما و وسائل حمل و نقل کافی نداشتند . وقتی رومل کوشید این مطلب را در مورد جبههٔ مصر بفرماندهٔ کل تذکر دهد، هیتلر باو فرمان داد که بعنوان معالجه، بدامنهٔ کوههای سمرینک رود و هنگامی که هالدروفیلد مارشال لیست سعی کردند همین نکته را دربارهٔ جبههٔ شوروی، خاطر نشان

از مسگورتا استالینگراد

«پیشوا» سازند، از کار برکنار شدند.

زمانی که مقاومت سپاهیان ارتش سرخ در قفقاز و استالینگراد فزونی گرفت و موسم بارانهای پاییزی نزدیک شد، حتی خام ترین استراتژهای «آما تور» نیز نمیتوانست خطر روزافزونی را که در جنوب شوروی متوجه ارتشهای آلمان بود، ببیند. جناح شمالی طولانی ارتش ششم، در کرانه دون علیا، از استالینگراد تا ورونژ، بطول ۳۵۰ میل امتداد داشت و بهمین جهت، بنحو خطرناکی در معرض حملات دشمن بود. در این نقطه، هیتلر ارتشهای سه دولت دست نشانده خود را مستقر کرده بود. باین معنا: ارتش دوم مجارستان در جنوب ورونژ، ارتش هشتم ایتالیا در جنوب شرقی ورونژ، و ارتش سوم رومانی در سمت راست در «پیچ» رود دون، درست در مغرب استالینگراد. بعلت دشمنی شدید رومانیها و مجارستانیها، لازم بود که ایتالیا بپادر میان ایشان قرار گیرند و آنان را از یکدیگر جدا کنند. در استپهای جنوب استالینگراد، چهارمین نیروی دول دست نشانده یعنی: ارتش چهارم رومانی قرار گرفته بود، صرف نظر از ارزش جنگی این قوا که مورد شك و تردید بود، سپاهیان مذکور ساز و برگ کافی نداشتند و فاقد نیروی زره پوش و توپخانه سنگین و قدرت تحریر بودند، از اینها گذشته، با صفوف بسیار «نازکی» پخش و پراکنده بودند. ارتش سوم رومانی، فقط با شصت و نه گردان، یک جبهه ۱۰۵ میلی راد دست داشت. ولی، این ارتشهای «متحد»، تمامی نیروئی بود که هیتلر در اختیار داشت. واحدهای آلمانی آنقدر نبود که شکافها را پر کند. و چون هیتلر، همانطور که به هالدر گفته بود، عقیده داشت که کار روسها

المسگو تا استالینگراد

«تمام» است ، درباره این جناح طولانی و بی پناه قوای آلمان در کرانه رود دون ، بهیچوجه تشویش و دغدغه ای بخاطر راد میداد .

معهدا ، هم نگاهداشتن ارتش ششم و ارتش چهارم زره پوش در استالینگراد ، وهم حفظ «ارتش گروه الف» در قفقاز ، ضرورت بسیار داشت . اگر «جناح رود دون» فرومیریخت ، قوای آلمان نه تنها در استالینگراد با خطر محاصره روبرو میشد ، بلکه در قفقاز نیز قطعه قطعه میگشت . در اینوقت ، جهانگشای نازی باردیگر قمار کرد ، این ، نخستین قمار او در جنگهای تابستانی آن سال بود

روزیست و سوم ژوئیه سال ۱۹۴۲ ، در گرما گرم حمله ، هیتلر دست به قمار جدیدی زد : روسها در میان رودخانه های «دونس» و «دون علیا» با تمام قوای عقب می نشستند و در مشرق میدان نبرد ، بسوی استالینگراد و در جنوب صحنه پیکار ، بجانب «دون سفلی» عقب نشینی میکردند . در این لحظه ، میبایستی تصمیمی گرفته . آیا قوای آلمان را باید برای تسخیر استالینگراد و سد کردن رود ولگامتمرکز کرد ، یا اینکه سپاهیان نازی ، باید بمنظور تصرف نفت روسیه ضربه اصلی خود را در قفقاز فرود آرند ؟ در اوائل آن ماه ، هیتلر درباره این مسأله خطر بنفکر پرداخته بود ، ولی نتوانسته بود تصمیمی بگیرد . بوی نفت ، نخست او را سخت وسوسه کرد . بهمین سبب روز سیزدهم ژوئیه «ارتش چهارم زره پوش» را از «ارتش گروه ب» جدا کرد و بیاری ارتش اول زره پوش فن کلاپست فرستاد . این نقل و انتقال هنگامی صورت گرفت که «ارتش گروه ب» در کرانه دون علیا ، بطرف «پیچ» آن رود و بجانب استالینگراد که درست در قفای آن «پیچ» قرار

از مسکو تا استالینگراد

داشت، پیش میرفت. هیتلر ارتش چهارم زره پوش را برای این به جنوب فرستاد که ارتش اول زره پوش فن کلاپست را در رسیدن به درون سفلی نزدیک روستوف، و پیشروی در قفقاز و رسیدن به چاههای نفت کمک کند. در آن لحظه، ارتش چهارم زره پوش، محتمل میتوانست با استالینگراد که در آنوقت تا اندازه زیادی بی دفاع بود، برسد و شهر را با آسانی تسخیر کند. هنگامی که هیتلر با شتاب خود پی برد، دیگر بسیار دیر شده بود..... آنوقت جهانگشای نازی بر خطای خویش اشتباه دیگری افزود. باین معنا: دوهفته بعد، وقتی ارتش چهارم زره پوش دوباره به جبهه استالینگراد منتقل شد، روسها مواضع دفاعی خود را با اندازه کافی تقویت و محکم کرده بودند و نمیتوانستند مانع پیشروی آن شوند. انتقال ارتش چهارم از جبهه قفقاز، موجب شدن نیروی فن کلاپست آنقدر ناتوان شود که دیگر نتواند پیشروی خویش را بسوی چاههای نفت «گروزنی» کامل کند (۱).

۱ - کلاپست در گفتگوی با لیدل هارت (مورخ و مفسر نظامی انگلیسی) این نکته را تأیید کرده است. او میگوید: «ارتش چهارم زره پوش... در پایان ژوئیه میتواند بدون جنگ استالینگراد را بگیرد، ولی برای کمک کردن بمن بمنظور عبور از رود دون، به جنوب منتقل شد. من بکمک ارتش مذکور احتیاج نداشتم و آمدن آن فقط باعث شد که راههایی که مورد استفاده من بود شلوغ و گدشتن از آنها مشکل شود. دوهفته بعد، وقتی ارتش چهارم دوباره بشمال انتقال یافت، روسها برای جلوگیری از آن، قوای کافی جمع کرده بودند، اما در اینوقت، کلاپست به تانکهای بیشتری نیاز داشت. او میگوید:

«اگر برای کمک رساندن بقوای که مأمور حمله با استالینگراد بودند نیروهای مرا ضعیف نکرده بودند، ما میتوانستیم به هدف خود (نفت گروزنی) برسیم.....» (کتاب لیدل هارت بنام: «ژنرالهای آلمانی سخن میگویند» صفحات ۱۷۱-۱۶۹)

حمله متقابله ارتش سرخ در کرانه «دون»

انتقال ارتش نیرومند زره پوش چهارم از قفقاز به جبهه استالینگراد، یکی از نتایج تصمیم مرگ آوری بود که هیتلر روز بیست سوم ژوئیه اتخاذ کرد. اراده تعصب آمیز جهانگشای نازی که استالینگراد و قفقاز را «در یک زمان» بتصرف در آورد، در فرمان شماره ۴۵ او، «مجسمو متبلور» است؛ همان فرمانی که بعدها در تاریخ ارتش زمینی آلمان شهره شد..... باید دانست: هیتلر تصمیم خویش را بر رغم اندرز هالدِر و فرماندهان میدانهای پیکار که معتقد نبودند چنین کاری میشود و امکان پذیر است، گرفت. این، یکی از شومترین کارهای «پیشوا» در دوران جنگ بود؛ زیرا: در پایان ماجرا و در زمانی بس کوتاه، نتیجه اش آن شد که جهانگشای نازی بهیچیک از هدفهای خود دست نیابد؛ و نیز بشکستی انجامید که هرگز خفت آورتر از آن در تاریخ ارتش آلمان کس ندیده بود. این شکست، مسلم ساخت که هیتلر، دیگر بهیچرو توانائی پیروزی در جنگ را ندارد و دوران دوام «رایش هزار ساله سوم» او، ایام انگشت شماری شده است.

ژنرال هالدِر، رئیس ستاد کل نیروی پیاده نظام آلمان، از اندیشه

از مسکو تا استالینگراد

دربارهٔ عاقبت کارها، سخت بهراس افتاده و در ستاد «پیشوا» میان او و فرمانده کل، بحثی پرخروش در گرفت. ستاد هیتلر بنام «ورولف» در او کرین نزدیک وینیتسا (۱) قرار داشت و «پیشوا» برای آنکه به جبههٔ جنگ نزدیک باشد، روز شانزدهم ژوئیه با آنجا نقل مکان کرده بود. رئیس ستاد کل، به هیتلر اصرار کرد که قوای اصلی آلمان بمنظور تسخیر استالینگراد متمرکز گردد و کوشید بوی توضیح دهد که ارتش «بپیچوجه توانائی آنرا ندارد که در دو جهت مختلف، دو حملهٔ تعرضی نیرومند را انجام دهد. هنگامی که هیتلر به هالدر پاسخ داد که کار روسها «تمام» است، رئیس ستاد کل کوشید او را متقاعد کند که بموجب گزارشهای سازمان جاسوسی خود ارتش آلمان، این مطلب فرسنگها از حقیقت و واقعیت امور بدور است.

شامگاه همان روز، هالدر با اندوه فراوان در دفتر خاطرات روزانه خویش نوشت:

«امکانات دشمن را پیاپی کمتر از آنچه هست ارزیابی کردن، صورت شگفت مسخره‌ای بخود میگیرد و روز بروز خطرناکتر میشود در اینجا، کار جدی کردن، ناممکن شده است. نشان دادن عکس عملهای بیمارگونه در برابر تأثرات آنی و زود گذر، و فقدان کامل قدرت ارزیابی اوضاع و احوال و امکاناتی که مبتنی بر شرایط و مقتضیات باشد؛ باین «رهبری» کذائی خصوصیت بسیار عجیبی داده است». هالدر که در این وقت ایام بقای خود در مقام ریاست کل معدود شده بود، بعدها باین مسأله پرداخت و نوشت:

از مسکو تا استالینگراد

«تصمیمات هیتلر، دیگر بهیچرو با اصول استراتژی و عملیات نظامی توافق و هماهنگی نداشت، همان اصولی که سالیان متمادی بصحت و درستی شناخته شده بود تصمیمات او، معلول يك طمع پرغلیان بود و از انگیزه های آنی وی پیروی میکرد، هیتلر، برای امکانات و مقدرات، هیچ حدود مرزی نمیشناخت و رؤیاهای زرین خویش را اساس و پایه کارهای خود قرار میداد....» (۱)

هالدرد استانی را نقل میکند :

یکبار، وقتی که گزارش بسیار مستند و موثقی را برای پیشوا میخواندند، گزارشی را که نشان میداد در سال ۱۹۴۲ استالین هنوز توانائی آنرا دارد که در ناحیه شمال استالینگراد و مغرب و لگا، يك میلیون تا يك میلیون و دویست و پنجاه هزار سرباز تازه نفس گرد آورد، صرف نظر از نیم میلیون نفری که قادر است در قفقاز فراهم کند؛ گزارشی که با اعداد و ارقام اثبات میکرد کارخانه های شوروی در ماه دست کم ۱۲۰۰ تانك آماده پیکار میسازند؛ هیتلر با مشت های گره کرده در حالیکه گوشه های دهانش کف آورده بود، بطرف مردی که گزارش را میخواند پرید و با و امر کرد که دیگر چنین مزخرفات احمقانه ای را نخواند (۲).

هالدرد میگوید: «لازم نبود شما استعداد پیغمبری داشته باشید تا پیشبینی کنید که وقتی استالین آن يك میلیون و نیم سرباز را در استالینگراد و کرانه «دون» وارد میدان کرد، چه اتفاقی رخ

۱ - کتاب هالدردنام (هیتلر: فرمانده جنگ) ص ۵۰

۲ - همان کتاب، ص ۵۲

از مسکو تا استالینگراد

خواهد داد (۱) من این نکته را با وضوح تمام به هیتلر گفتم: نتیجه اش بر کنار کردن من از ریاست ستاد کل ارتش بود.

این واقعه، روز بیست چهارم سپتامبر اتفاق افتاد. قبلاً، یعنی روز نهم سپتامبر، وقتی «کایتل» به ژنرال هالدر گفته بود که فیلدها را شال لیست (فرمانده کل ارتشهای آلمان در قفقاز) از کار بر کنار شده است، هالدر دانسته بود نفر بعدی که عزل خواهد شد، اوست و هالدر گفتند: «پیشوا» معتقد شده است که تو «از لحاظ روحی، دیگر نمیتوانی احتیاجات شغل و مقامی را که داری بر آوری» روز بیست و چهارم سپتامبر، هیتلر این موضوع را در جلسهٔ خدا حافظی با رئیس ستاد کل، خود دقیق تر و مفصل تر بیان کرد. او به هالدر گفت:

«تو ومن، از ناراحتی عصبی رنج میبریم. نیمی از فرسودگی عصبی من از دست توست. ادامه این وضع ارزش ندارد ما اکنون به شور و حرارت ناسیونال سوسیالیستی احتیاج داریم، نه به لیاقت و کاردانی حرفه ای. من نمیتوانم این خصیصه را از یک افسر مکتب قدیم، از افسری نظیر تو، انتظار داشته باشم.»

۱- هالدر نقل میکند که تقریباً در همان وقت «ننها بر حسب تصادف»، در اوکراین کتابی بدستی افاد. این کتاب دربارهٔ شکست استالینگراد از ژنرال دنیکین نوشته شده بود، شکستی که استالین در دوران جنگهای داخلی روسیه، در فاصلهٔ (پیچ) رود دون و استالینگراد، از سردار تزاری خورده بود. هالدر میگوید، وضع آن جنگ شباهت بسیاری بوضع جنگ سال ۱۹۴۲ داشت. استالین برای شکست حریف، از سنگرهای ضعیف دنیکین در طول کرانه دون «استادانه» استفاده کرده بود. وی اضافه میکند: «پس از شکست دنیکین بود که نام شهر از «تزاریتسین» به «استالینگراد» تغییر کرد.

از مسکو تا استالینگراد

هالدربعدھا بیانات هیتلر را چنین تفسیر کرد : « بدینگونه، نه يك فرماندهٔ مسؤول ، بلکه يك مردم منعب سیاسی، سخن گفت (۱) »
و بدینگونه، فرانس هالدِر، از صحنه بیرون رفت و ژنرال « کورت سایت سِلر » بجایش نشست .

تعویض رئیس ستاد کل نیروی زمینی ، وضع ارتش آلمان زاد گر - گونه نساخت زیرا : در این زمان ، بر اثر مقاومت روز افزون ارتش سرخ ، قوای آلمان نتوانسته بود به هدفهای دو گانهٔ خویش که تسخیر استالینگراد و قفقاز بود ، برسد و پیشروی آن متوقف شده بود . در سراسر ماه اکتبر سال ۱۹۴۲ ، پیکارهای خونین خیابانی در خود استالینگراد دوام داشت ، آلمانها ، خانه به خانه ، پیشرویهای مختصری میکردند . لیکن این پیشرویها ، با تلفات شگفت انگیز همراه بود بدلیل آنکه : ویرانه های يك شهر بزرگ ، همانگونه که هر کس جنگهای جدید را دیده باشد آگاه است ، برای دفاع سرسختانه و طولانی ، فرصتهای بسیار بدست میدهد و روسها که از هر متر ویرانه ها تا آخرین قطرهٔ خون خود دفاع میکردند ، از این فرصتها جدا کثر استفاده را مینمودند .

با آنکه هالدِر و پس از او جانشین وی ، به هیتلر هشدار دادند که سربازان آلمانی رفته رفته در استالینگراد خسته و فرسوده میشوند ، فرمانده کل اصرار داشت که سربازان او پیش روند : در نتیجه ، لشکرهاي تازه نفس به صحنهٔ نبرد گسیل میشدند و آنگاه چیزی نمیگذشت

۱ - گفته های هیتلر و هالدِر از دفتر خاطرات روزانهٔ هالدِر و کتاب او و نیز از کتاب « هاینس شروتر » بنام « استالینگراد » ص ۵۳، نقل شده است .

از مسکو تا استالینگراد

که در دوزخ استالینگراد خرد و نابود می‌گشتند .

استالینگراد ، بجای آنکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد ، خود «هدفی» شده بود . (هنگامیکه واحدهای آلمانی بکرانه‌های غربی ولگا واقع در شمال و جنوب شهر رسیدند و رفت و آمد از روی رودخانه راقطع کردند ، به هدف خود رسیده بودند) . در اینوقت ، تصرف استالینگراد برای هیتلر مسأله آبرو و اعتبار شخصی شده بود و حتی «سایت سلر» آن اندازه جرأت یافت که به پیشوا خاطر نشان سازد: بسبب خطری که جناح طولانی شمالی قوای آلمانی را در کرانه دون تهدید میکند ، ارتش ششم باید از استالینگراد به «پیچ» رود دون عقب نشیند ، هیتلر سخت بخشم آمد و فریاد برآورد: «سرباز آلمانی ، هر جا که قدم میگذارد ، همانجا میماند !»

با همه اینها ، و بررغم اوضاع و احوال سخت و جانکاه جبهه جنگ و تلفات سنگینی که قوای آلمان میداد ، ژنرال «پاولوس» فرمانده ارتش ششم ، روز بیست و پنجم اکتبر بای سم به هیتلر اطلاع داد که امیدوار است استالینگراد را حداکثر تا دهم نوامبر ، کاملاً تسخیر کند . هیتلر که از این اطمینان ، بنشاط آمده بود ، روز بعد فرمانها صادر کرد تا ارتش ششم و ارتش چهارم زره پوش (که در جنوب شهر می جنگید) خود را آماده کنند که به محض آنکه استالینگراد سقوط کرد ، از شمال و جنوب در طول کرانه ولگا پیش روند .

البته هیتلر از خطری که در کرانه دون متوجه قوای آلمان بود بی خبر نبود . یاداشتهای روزانه «سازمان فرماندهی عالی» آشکارا نشان

از مسکو تا استالینگراد

میدهد که این موضوع پیشوای نازی راست ناراحت کرده بود ولی نکته اینجاست که هیتلر این خطر را چندان جدی نمیگرفت و بهمین جهت برای اجتناب از آن، کاری صورت نداد، در واقع، فرمانده کل باین مطلب که اوضاع و احوال کاملاً بر وفق مراد است، چنان اطمینان داشت که در آخرین روز ماه اکتبر، او افسران «سازمان فرماندهی عالی» و افسران ستاد کل ارتش زمینی مقر خود را در «وینیتسا» (واقع در اوکراین) ترک کردند و به «لانه گرگ» در راستنبرگ (۱) باز گشتند.

«پیشوا» عملاً خود را متقاعد ساخته بود که شورویها اگر دست به حمله زمستانی هم زنند، این حمله را در جبهه های مرکزی و شمالی خواهند کرد و بهمین سبب، او از ستاد خود در پروس شرقی، بهتر خواهد توانست ارتش آلمان را رهبری و حملات دوسه را خنثی کند.



هیتلر و ژنرال های عالی مقام «سازمان فرماندهی عالی» در اطراف برچسگادن در دامنه های زیبا و نشاط انگیز آلپ سرگرم گردش و تفریح بودند که نخستین خبر حمله متقابل ارتش سرخ در کرانه دون، بایشان رسید. روسیان سپیده دم روز نوزدهم نوامبر سال ۱۹۴۲ در میان توفان برف، حمله متقابل خویش را آغاز کرده بودند... و دوسه ساعت بعد، خبر آن به جهانگشای نازی و ژنرال های او رسیده بود.

با آنکه در این ناحیه انتظار حمله سپاهیان سرخ میرفت، در «سازمان فرماندهی عالی» کسی معتقد نبود که حمله آنان تا آن حد بزرگ و وسیع

از مسکو تا استالینگراد

باشد که هیتلر و مشاوران نظامی اصلی او، کایتلو و یودل را، باشتاب به پروس شرقی (ستاد هیتلر) بازگرداند؛ آنهم پس از نطق پرسروصدائی که «پیشوا» شامگاه هشتم نوامبر در آبخو فروشی شهر مونیخ برای رفقای حزبی قدیمی خود ایراد کرده بود. (۱) از اینرو، افسران سازمان فرماندهی عالی نیز در «او بر سالز برگ» میگردیدند و هوای کوهستانی استنشاق میکردند.

ولی ... مکالمه تلفنی فوری و پرشتاب ژنرال سایت سلر رئیس جدید ستاد کل ارتش زمینی آلمان که در «راستمبرگ» مانده بود، آرامش خاطر هیتلر و ژنرالهای او را برهم زد. سایت سلر بنا به آنچه در دفتر یادداشت‌های روزانه سازمان فرماندهی عالی ثبت شده است، «خبرهای هراس انگیزی» داشت. باین معنا: درست در نخستین ساعات حمله، نیروی زره پوش عظیم و متفوق ارتش سرخ، در میان «سرافیموویچ» (۲) و «کلتسکیا» (۳) واقع در کرانه دون، شمال غربی استالینگراد، صفوف سپاهیان ارتش سوم رمانی را سرتاسر شکافته بود. در جنوب شهر محاصره شده

۱ - عصر روز هشتم نوامبر سال ۱۹۲۳، هیتلر و پیروان او در یکی از آبخو فروشیهای بزرگ شهر مونیخ بنام (بورگر پروکار)، (قیام) نیم بند کردند ولی این (قیام) که بعدها به (کودتای آبخو فروشی) مشهور شد، شکست خورد و هیتلر محاکمه و زندانی شد. از آن سال بعد، هر سال شامگاه هشتم نوامبر هیتلر با یاران حزبی قدیمی خود در یکی از آبخو فروشیهای بزرگ مونیخ گرد می آمدند و بیاد آن (قیام) جشنی بپا میکردند و نطقها ایراد مینمودند. در اینجا اشاره نویسنده به آن ماجراست (مترجم)

از مسکو تا استالینگراد

استالینگراد ، قوای نیرومند دیگر شوروی با قدرت و صلابت بسیار ، به ارتش چهارم زره پوش آلمان و ارتش چهارم رمانی حمله برده بود و هر لحظه بیم آن میرفت که جبهه های هر دو را بشکافد

برای هر کس که به نقشه نگاه میکرد ، و بویژه برای ژنرال سایت سلر ، هدف حملات روسیان آشکار بود . رئیس جدید ستاد کل : بنا با اطلاعاتی که سازمان جاسوسی ارتش باو داده بود ، میدانست که دشمن برای رسیدن به هدف خویش در جبهه جنوب ، سیزده ارتش و هزاران تانک متمرکز کرده است . سپاهیان سرخ ، با قدرت و توانائی تمام ، بسرعت از شمال و جنوب پیش می آمدند تا رشته ارتباط سربازان آلمان را در استالینگراد بگسلند و ارتش ششم نازیها را که در آن شهر می جنگید ، یا ناگزیر بیک عقب نشینی سریع بسوی غرب کنند و یا آنرا به محاصره افکنند سایت سلر بعد ها گفت : « بمجرد آنکه دانستم چه حادثه ای در شرف وقوع است ، به هیتلر اصرار کردم اجازه دهد ارتش ششم از استالینگراد به « پیچ » رودرون عقب نشیند ، یعنی به همانجائی که جبهه فرو ریخته را میشد اصلاح کرد . ولی از این گفته من ، پیشوا سخت بخشم آمد و فریاد کشید : « من ولگارا رها نمیکنم ، من از ولگا عقب نشینی نخواهم کرد ! » و مطلب بهمین جا ختم شد . این تصمیم که در چنان حال دیوانه واری اتخاذ شده بود ، بی درنگ به عصیت و نکبت انجامید . پیشوا ، شخصاً فرمان داد که ارتش ششم در استالینگراد محکم سر جای خود بایستد و با تمام قوا بجنگد و

از مسکو تا استالینگراد

مقاومت کند» (۱).

هیتلر و افسران ستاد او، روز بیست و دوم نوامبر به مقر فرماندهی «پیشوا» باز گشتند. تا اینوقت، یعنی روز چهارم حمله متقابلۀ ارتش سرخ، خبرهای جبهه جنگ حاکی از مصیبت و بدبختی قوای آلمان بود دو «نیروی» نیرومند شوروی که از شمال و جنوب می آمدند، در «کالاچ» (۲) چهل میلی مغرب استالینگراد، کنار «پیچ» رود دون، بیکدیگر پیوسته بودند. شامگاه همانروز، از ژنرال پاولوس فرمانده ارتش ششم بوسیله بی سیم پیامی رسید که تأیید میکرد سربازان او به محاصره افتاده اند. هیتلر، بی درنگ با

۱- رسالۀ ژنرال سایتسلر درباره استالینگراد بنام: تصمیمات مرگ آور. منابع دیگری که برای نوشتن این قسمت کتاب از آنها استفاده کرده ام اینهاست: «دفتر یادداشت های روزانۀ جنگی سازمان فرماندهی عالی قوای مسلح آلمان» و کتاب ژنرال هالدیر موسوم به «هیتلر: فرمانده جنگ» و کتاب «هاینزشروت» بنام «استالینگراد». شروت که یکی از خبرنگاران جنگی آلمان بود و با ارتش ششم بسر میبرد، به پرونده های «سازمان فرماندهی عالی» و پیامهای رادیویی و دستگاههای خبرگیری ستادهای مختلف ارتش زمینی و فرمانهای جنگی نقشه های علامت گذاری شده نظامی و نامه های خصوصی بسیاری از کسانی که در استالینگراد بودند، دسترسی داشت. «شروت» پیش از تسلیم ارتش ششم، از استالینگراد بیرون رفت و از طرف دولت آلمان مامور شد که تاریخ رسمی ارتش مذکور را در جنگ استالینگراد، بر مبنای اسناد و مدارکی که آنزمان در اختیار سازمان فرماندهی عالی آلمان بود، بنویسد. دکتر گوبلز (وزیر تبلیغات آلمان نازی) از انتشار این کتاب جلوگیری کرد. پس از جنگ، شروت نسخه کتاب خود را از خطر نابودی نجات داد و پیش از آنکه آنرا دوباره بنویسد، بمطالعات خویش در باره استالینگراد ادامه داد. (مؤلف)

از مسکو تا استالینگراد

بی سیم به پاولوس پاسخ و فرمان داد که ستاد خود را بداخل شهر منتقل کند و یک سنگر «جوجه تیغی» تشکیل دهد. و افزود: بارتش ششم، تا وقتی که از محاصره نجات یابد، از راه هوا خوار بار و مهمات خواهد رسید.

لیکن این، سخن بی ثمری بود: زیرا: در اینوقت، بیست لشکر آلمانی و دولشکر رمانی، در استالینگراد به محاصره افتاده بودند. پاولوس با بی سیم اطلاع داد که سپاهیان محاصره شده او، روزانه دست کم به هفتصد و پنجاه تن مهمات احتیاج دارند و این مهمات بایستی از راه هوا بآنها برسد، ولی، حمل این مقدار ساز و برگ جنگ بمراتب بیش از قدرت و ظرفیت نیروی هوایی آلمان بود. بدلیل آنکه نیروی مذکور، طیارات مخصوص حمل و نقل، بآن اندازه که لازمه اینکار بود، نداشت. اگر هم میداشت، تمام هوا-پیماها نمیتوانستند از میان هوای توفانی و از فراز منطقه ای که در اینزمان روسها بسبب کثرت طیارات جنگنده خویش بر آن تفوق داشتند، بگذرانند و بمقصد رسند. با وجود این، گورینگ به هیتلر اطمینان داد که نیروی هوایی آلمان میتواند از عهده اینکار بر آید. لیکن آن کار را هرگز آغاز نکرد...

نجات ارتش ششم، بایک اقدام عملی تر و شجاعانه، امکان پذیر بود. روز بیست و پنجم نوامبر، هیتلر فیلد مارشال فن مانشتاین (۱)، با استعداد ترین سرداران خود را احضار کرد و او را بفرماندهی

از مسکو تا استالینگراد

واحد جدیدی که تازه تأسیس شده بود و « ارتش گروه دون » نام داشت ، گماشت مأموریت « مانشتاین » این بود که راه خویش را از جانب جنوب غربی بگشاید و پیش رود و ارتش ششم را در استالینگراد ، نجات دهد .

تلاش هیتلر برای نجات ارتش ششم

گفتیم : هیتلر روز بیست و پنجم نوامبر سال ۱۹۴۲ ، فیلد مارشال فن مانشتاین را که در میدانهای جنگ ، با استعدادترین فرمانده نیروی پیاده نظام آلمان بشمار میرفت ، از جبهه لنینگراد احضار کرد و او را بفرماندهی « ارتش گروه دون » که تازه تشکیل شده بود گماشت و بوی مأموریت داد تا ارتش ششم را که در استالینگراد به محاصره سپاهیان سرخ افتاده بود ، نجات دهد .

لیکن در اینوقت ، « پیشوا » بفرمانده جدید خویش شرایط امکان ناپذیری را تحمیل کرد . مانشتاین کوشید به هیتلر توضیح دهد که تنها راه رهایی ارتش ششم آنست که حلقه محاصره سپاهیان سرخ را بشکافد و از استالینگراد بیرون آید و بسوی غرب رود و در همین زمان ، قوای او که در رأس آن ارتش چهارم زره پوش پیش میرود ، علیه ارتش های شوروی که بین دو نیروی آلمان قرار دارند ، بجانب شمال شرقی پیشروی کند . ولی ، یکبار دیگر ، هیتلر حاضر نشد از ولگا عقب نشیند . او گفت : ارتش ششم باید در استالینگراد بماند و مانشتاین

از مسکو تا استالینگراد

بایستی جنگ کنان راه خود را بگشاید و در آنجا بارش ششم رسد .
اینکار ، همچنانکه مانشتاین سعی کرد با فرمانده کل بحث و
برای او استدلال کند ، امکان ناپذیر بود .

زیرا : روسیان بسیار نیرومند بودند . . با وجود این ، مانشتاین
روز دوازدهم دسامبر ، با خاطری افسرده حمله خود را آغاز کرد ستاد
ارتش آلمان بر این حمله ، نام محرمانه « تندباد زمستانی » نهاده بود
و باید گفت : اسم درست و بجائی بود . زیرا : در این وقت زمستان روسیه
باخشم و خروش بسیار بر استپ‌های جنوبی میکوفت و در مسیر خویش
برف‌ها را کومه میکرد و گرماسنج را ب زیر صفر میکشید ...
در ابتدای کار ، حمله مانشتاین بخوبی دوام یافت .

ارتش چهارم زره پوش ، بفرماندهی ژنرال « هوت » ، از دوسوی
راه آهن « کوتل نیکوفسکی » (۱) بجانب شمال شرقی میدان پیکار پیش
تاخت و به هفتاد و پنج میلی استالینگراد رسید . تا روز نوزدهم دسامبر ،
ارتش مذکور به چهل میلی حومه جنوبی شهر رسیده بود و در بیست و
یکم دسامبر ، درسی میلی استالینگراد بود ... شبها ، از آنسوی استپ‌های
پربرف ، سربازان محاصره شده ارتش ششم علائم نورانی را که نجات
دهندگان آنها میدادند ، میدیدند .

درین لحظه ، بنا به شهادتی که ژنرال‌های آلمانی بعدها دادند ،
خارج شدن ارتش ششم از استالینگراد و آمدن آن بسوی خطوط جبهه
ارتش چهارم زره پوش که در حال پیشروی بود ، تقریباً بی‌شبهه ، قرین

از مسکو تا استالینگراد

موفقیت میشد. لیکن یکباردیگر، هیتلر چنین کاری را قذغن کرد. روز بیست و یکم دسامبر، سایت سلر با پافشاری و اصرار از پیشوا اجازه گرفت که سر بازار پاولوس از استالینگراد بیرون روند. بشرط آنکه در عین حال آنرا رها نکنند! رئیس ستاد کل نیروی پیاده نظام آلمان میگوید: این حماقت، چیزی نمانده بود که مرادیوانه کند.

سایت سلر بعدها نقل کرد: « شب بعد، از هیتلر تقاضا کردم که بیرون آمدن ارتش ششم را از استالینگراد تصویب کند. باو خاطر نشان ساختم که اینکار، بی گفتگو آخرین شانس ما برای رهایی یکصد هزار سرباز ارتش پاولوس است. »

ولی هیتلر راضی نشد. من بیپرده، اوضاع و احوالی را که در داخل « دژ » کذائی وجود داشت برای او تشریح کردم: یأس و نومیدی سربازان گرسنه را، این نکته را که سپاهیان اعتماد و الممینان خود را به فرمانده کل از دست داده اند، مرگ و میر زخمیها را بسبب فقدان معالجات شایسته و لازم، این مطلب را که هزاران نفر از سرما جان میدهند، همراه یک شرح دادم و بیان کردم. لیکن او در برابر این استدلالها، همانگونه خونسرد و بی اعتنا بود که در مقابل استدلالهای پیشینم بی اعتنا باقی مانده بود.

گفتم: ژنرال « هوت » با استالینگراد بیش از سی میل فاصله نداشت، ولی چون در روبرو و جناحین خود به مقاومت روز افزون رومیان برخورد کرده بود، قدرت و توانائی آنرا نداشت که این آخرین

اژمسگو تا استالینگراد

فاصله را بپیماید. وی معتقد بود که اگر ارتش ششم از استالینگراد بیرون آید، او هنوز هم میتواند بآن ملحق شود و آنوقت، هردو نیرو خواهند توانست به «کوئل نیکوفسکی» عقب نشینی کنند. این اقدام، دست کم دویست هزار آلمانی را از مرگ نجات میداد (۱).

تایکی دوروز، یعنی بین بیست و یکم و بیست و سوم دسامبر، اینکار شاید امکان ناپذیر بود، لیکن در بیست و سوم دسامبر، دیگر محال شده بود. زیرا، ارتش سرخ، بی آنکه ژنرال هوت از مساجرا خبر داشته باشد، ضربات خویش را در بخشهای شمالی تر جبهه فرود آورده بود و در اینوقت جناح چپ تمامی «ارتش گروه دون» مانشتاین را بخطر افکنده بود. شب بیست و دوم دسامبر، مانشتاین به هوت تلفن کرد که خود را برای گرفتن فرمانهای سخت جدید آماده کند. روز بعد، آن فرمانها رسید. هوت میبایستی از کوشش و تلاش خویش برای رسیدن به استالینگراد دست بردارد، یکی از سه لشکر زره پوش خود را به

۱ - فیلدهارشل فن مانشتاین، در خاطرات خود که پس از جنگ نوشت، میگوید: روز نوزدهم دسامبر، برخلاف فرمانهای هیتلر، ارتش ششم را رهبری کرد تا بیرون آمدن از استالینگراد را آغاز کند و پسوی جنوب غربی رود و در آنجا بارتش چهارم زره پوش پیوند. او متین دستور خود را چاپ کرده است. ولی مانشتاین در فرمان خود ملاحظات خاصی را گنجانیده بود و پاولوس که هنوز از هیتلر دستور داشت که از شهر خارج نشود، مسلماً از فرمان مانشتاین دچار اغتشاش فکری فراوان شده بود. مانشتاین میگوید:

«این، یگانه فرصتی بود که برای رهائی ارتش ششم داشتیم.»
کتاب مانشتاین بنام: «پیروزیهای از دست رفته»

اُستالینگراد

شمال ، به جبهه دون بفرستد ، و در هر جا که هست و با هر نیروئی که برای او باقی مانده است و هر گونه که بتواند ، از خود دفاع کند .
کوشش جهانگشای نازی برای نجات ارتش ششم ، بشکست و ناکامی انجامیده بود ...

فرمانهای جدید سخت مانشتاین باین سبب صادر شده بود که روز هفدهم دسامبر ، خبرهای هراس انگیزی با و رسیده بود . بامداد آنروز ، در «بوگوچار» (۱) ، کرانه شمالی دون ، یکی از ارتش های شوروی جبهه ارتش هشتم ایتالیا را دریده بود و تا شامگاه همانروز ، شکافی بمق بیست و هفت میل در آن پدید آورده بود . در مدت سه روز ، وسعت این شکاف ، به نود میل رسید ... ایتالیائیها با وحشت و هراس میگریختند ... و در جنوب ، ارتش سوم رمانی نیز که قبلا یعنی روز نوزدهم نوامبر ، روز آغاز حمله تعرضی روسیان ، به ضربات سخت و پی گیر سپاهیان سرخ دچار آمده بود ، در حال تلاشی و اضمحلال بود ... از اینرو ، شکست آور نبود که مانشتاین ناگزیر بخشی از قوای زره پوش هوت را بگیرد و آنها را برای پیشگیری از توسعه بیشتر شکاف جبهه ، گسیل دارد . شکست و نکبت نازیها ، تسلسل یافت ...

نه تنها ارتش هائی که در کرانه دون می جنگیدند ، شکست خوردند و عقب نشستند ، بلکه سپاهیان ژنرال هوت نیز که تا آن حد به استالینگراد نزدیک شده بودند ، مجبور بعقب نشینی شدند . این عقب نشینیها ، بنوبه خود ارتش آلمان را در قفقاز به خطر انداخت زیرا اگر

از مسکو تا استالینگراد

روسیان به روستوف که در ساحل دریای آزوف قرار دارد میرسیدند ، رشته ارتباط نیروی آلمان را می گسستند و آنرا به محاصره می افکندند . یکی دوروز پس از عید میلاد مسیح ، سایتسلر به هیتلر خاطر نشان ساخت : « اگر اکنون بارتش جبهه قفقاز فرمان عقب نشینی ندهید ، بزودی دچار يك استالینگراد ثانی خواهیم شد » . فرمانده کل ، روز بیست و نهم دسامبر ، بابی میلی و اکراه ، برای « ارتش گروه الف » کلايست که مرکب از ارتش اول زره پوش و ارتش هفدهم بود و آن نیز نتوانسته بود مأموریت خود را انجام دهد و چاههای پرنفت گروزی را بچنگ آرد ، دستورهای لازم را صادر کرد . « ارتش گروه الف » هم ، پس از آنکه به چشم رس هدف خویش رسیده بود ، دست بیک عقب نشینی طولانی زد .

مصائب نازیها در شوروی و بدبختیهای آلمان و ایتالیا در آفریقای شمالی ، موسولینی را باندیشه واداشت . هیتلر از « دوچه » دعوت کرده بود که در اوسط دسامبر به « سالزبرگ » بیاید و با او گفتگو کند . و دوچه بیمار که در این زمان بعلت اختلالات معده رژیم غذایی سختی گرفته بود ، این دعوت را پذیرفت . ولی ، همانگونه که به چیانو گفت : فقط بیک شرط . باین شرط که غذا را به تنهایی صرف کند « زیرا نمیخواهد که گروه کثیری از آلمانیهای گرسنه ، ببینند که او مجبور است با برنج و شیرزندگی کند » .

موسولینی تصمیم گرفت به هیتلر بگوید وقت آن رسیده است که از تلفات خویش در جبهه شوروی بکاهد و با استالین ، بنحوی

از مسکو تا استالینگراد

کنار آید و قدرت «محور» را برای دفاع از بازمانده آفریقای شمالی و بالکان و اروپای غربی، متمرکز کند. او به چیانو داماد و وزیر خارجه خود گفت: «۱۹۴۳، سال کوشش و تلاش انگلیس و آمریکا خواهد بود».

هیتلر، برای ملاقات موسولینی، نتوانست ستاد شرقی خویش را ترک کند. از این رو، روز هجدهم دسامبر، چیانو از جانب موسولینی به «راستبرگ» که راهی طولانی بود سفر کرد و پیشنهادهای دوچهره بایشوای نازی در میان نهاد. هیتلر، پیشنهادهای را حقیر شمرد و بوزیر امور خارجه ایتالیا اطمینان داد: قادر است بی آنکه بهیچوجه جبهه روسیه را ضعیف کند، با آفریقای شمالی قوای اضافی بفرستد و گفت که آن منطقه را باید نگاهداشت.

بر رغم اطمینانهای محکم هیتلر، چیانو در ستاد «پیشوا» دید که آلمانیها روحیه خود را سخت باخته اند. او میگوید:

محیط خفه و سنگین است. به اخبار بدی که میرسد تأثیر غم انگیز این جنگل مرطوب و خستگی و ملال زندگی سربازی را نیز باید افزود. هیچکس سعی نمیکند بدبختی ناشی از شکافته شدن جبهه روسیه را از من پنهان کند. آلمانیها آشکارا میکوشند مسؤولیت شکستهارا بگردن ما بیندازند.

درست در همان لحظه، آن دسته از سربازان ارتش هشتم ایتالیا که از جبهه دون جان بدر برده بودند، برای حفظ جان خویش با شتاب میگریختند. و هنگامیکه یکی از همراهان چیانو از یک افسر

از مسکو تا استالینگراد

«سازمان فرماندهی عالی آلمان» پرسید: «ایتالیاییها تلفات سنگینی داده‌اند؟» افسر مزبور پاسخ داد: «به‌هیچوجه تلفاتی در کار نیست، همه در حال فرارند» (۱)

سربازان آلمانی که در قفقاز و کرانه‌ی دون می‌جنگیدند، اگر نتوان گفت در حال فرار بودند، باید گفت تا آنجا که می‌توانستند، باشتاب از آن مناطق بیرون می‌رفتند تا از افتادن به حلقه‌ی محاصره‌ی روسیان بپرهیزند. هنگامی که سال ۱۹۴۳ آغاز شد، این نیروها هر روز از استالینگراد، بیشتر عقب می‌نشستند. اینک، وقت آن فرا رسیده بود که سپاهیان سرخ کارناز بهارادر استالینگراد بسازند..... لیکن نخست سربازان ارتش ششم که محکوم بقنا بودند، فرصت دادند تا جان خود را نجات دهند.

بامداد روز هشتم ژانویه سال ۱۹۴۳، سه افسر جوان ارتش سرخ، در حالیکه پرچم سپیدی بدست داشتند، در حومه شمالی شهر استالینگراد وارد خطوط جنگی آلمانها شدند و اولتیماتوم ژنرال روکوسوفسکی (۲) فرمانده قوای شوروی را در جبهه دون، تسلیم ژنرال پاولوس کردند. یادداشت ژنرال روکوسوفسکی، پس از آنکه این نکته را بد پاولوس خاطر نشان می‌ساخت که ارتش او

۱- خاطرات روزانه چیانو ص ۵۶۶. پیشنهاد مای موسولینی، بتاريخ

۱۹ دسامبر در دفتر یادداشتهای روزانه جنگی سازمان فرماندهی عالی آلمان نیز آمده است.

از مسکو تا استالینگراد

به محاصره افتاده است و نمیتواند نجات یابد و یا آنکه از راه هوا
بآن اسلحه و مهمات رسد، میگفت:

وضع سربازان شما یاس آور است. آنان از گرسنگی و بیماری
و سرما، رنج میبرند. زمستان بیرحم روسیه هنوز بد رستی آغاز
نشده است.

یخبندانهای سخت، بادهای سرد و توفانهای برف هنوز در
پیش است. سربازان شما لباس زمستانی ندارند و وضع بهداشتی
ایشان هراس انگیز است...

موقع شما نو مید کنند و مقاومت بیشتر، نا بخر دانه است.
از (این) نظر و بمنظور آنکه از خونریزی بپهوره اجتناب
شود، پیشنهاد میکنیم شرایط ذیل را برای تسلیم شدن بپذیرید...
شرایط شورویها، شرافتمندانه بود. سردار روسی میگفت:
بتمام اسرا، «جیره های عادی» داده خواهند شد. زخمیها، بیماران
و سرمازدگان، معالجه خواهند شد. تمام اسیران، میتوانند در جات
و نشانهای نظامی و ائانه شخصی خود را حفظ کنند. روسیان برای
پاسخ، به پالوس بیست و چهار ساعت وقت دادند.

پالوس، بی درنگ متن اولتیماتوم را بایی سیم برای هیتلر
مخابره کرد و تقاضای آزادی عمل نمود. ولسی، در خواست وی
بلافاصله از طرف فرمانده کل رد شد. ۰۰۰۰۰۰ باعداد روز دهم ژانویه،
بیست و چهار ساعت پس از سپری شدن مدتی که برای تسلیم ارتش-
ششم تعیین شده بود، روسیان با گلوله باران توپخانه، با آتش و آهنی

از مسکو تا استالینگراد

که از دهانه پنجهزار توپ فوران میکرد، آخرین مرحله نبرد استالینگراد را گشودند....

پیکاری سخت و خونین در گرفت ۰۰۰ برفراز ویرانه های یخ زده شهر، حریفان باشجاعتی باور نکردنی می جنگیدند و به کشتاردوام میدادند... لیکن این نبرد طولانی نبود.

درشش روز، موضع دفاعی نازیها به نصف، یعنی به ناحیه ای که طول آن پانزده میل و عریض ترین نقطه آن نه میل بود، تقلیل یافت. تا روز بیست و چهارم ژانویه، موضع مذکور بدو بخش منقسم شده بود و آخرین فرودگاه کوچک هوایی که در لحظات عاجل از آن استفاده میشد، ازدست رفته بود ۰۰۰ هواپیماهایی که اندک وسائلی (بوئیه دارو برای بیماران و زخمیها) می آوردند، و بیست و نه هزار سرباز بستری را از صحنه پیکار بدربرده بودند، دیگر نمیتوانستند زمین بنشینند.

یکبار دیگر، روسیان بدشمن دلیر خویش فرصت تسلیم دادند. فرستادگان ارتش سرخ، روز بیست و چهارم ژانویه، با پیشنهاد جدیدی وارد خطوط جنگی آلمانیها شدند. باردگر پاولوس که در میان این دو وظیفه: اطاعت از «پیشوای» دیوانه و نجات سربازان باقیمانده خود گیر کرده بود، به هیتلر التماس کرد و روز بیست و چهارم ژانویه این پیام را بابی سیم برای او فرستاد:

سربازان مهمات و غذا ندارند ۰۰۰ فرماندهی ثمر بخش، دیگر امکان پذیر نیست ۰۰۰ هجده هزار نفر زخمی شده اند، بی آنکه

از مسکو تا استالینگراد

هیچگونه وسیلهٔ معالجه و تن پوش و دارو داشته باشند ... دفاع بیشتر بیمعناست ، سقوط ، اجتناب ناپذیر است . ارتش تقاضای اجازهٔ فوری دارد که تسلیم شود و بدینوسیله جان بقیهٔ سربازان را از مرگ برهاند.

پاسخ هیتلر موجود است :

تسلیم ممنوع است . سربازان ارتش ششم ، مواضع خود را تا آخرین نفر و آخرین فنك حفظ خواهند کرد و با مقاومت قهرمانانهٔ خویش به تشکیل يك جبههٔ دفاعی ورهائی جهان غرب ، کمکی فراموش نشدنی خواهند نمود .

جهان غرب ! برای سربازان ارتش ششم که اندکی پیش در فرانسه و فلاندر علیه جهان غرب جنگیده بودند ، این گفتهٔ «پیشوا» حرف تلخی بود .

مقاومت بیشتر نه تنها احمقانه و بی ثمر بود ، بلکه محال بود و هنگامی که ماه ژانویه سال ۱۹۴۳ به پایان خود نزدیک شد ، نبرد حماسی استالینگراد ، خود بخود خاتمه یافت ، چونان شعلهٔ شمع تمام شده ای که سوسو کند و خاموش شود . . . تا روز بیست و هشتم ژانویه ، از نیروئی که زمانی ارتشی بزرگ بشمار میرفت ، آنچه بجا مانده بود ، بسه قسمت تقسیم شده بود و در بخش جنوبی آن ، ژنرال پاولوس ، در زیر زمین ویرانه های فروشگاه بزرگ دولتی یونیورماگ (۱) که روزگاری رونق و شکوه فراوان داشت ، ستاد خود را مستقر

از مسکو تا استالینگراد

کرده بود. بگفته يك شاهد عینی، در يك گوشه زیر زمین، فرمانده کل ارتش ششم، در حالیکه از شدت فشار روحی و ناراحتیهای عصبی چیزی نمانده بود که از پا در آید، بر تخت سفری خویش نشسته بود.

او و سربازان او، بهیچوجه حال و دماغ آنرا نداشتند برای تبریکاتی که در اینوقت سیل آسا بوسیله بی سیم بسوی ایشان سرازیر شده بود، قدر وارجی قائل شوند. گورینک که بیشتر روزهای زمستان را در سرزمین پر آفتاب ایتالیا بسر برده بود، و با پالتوی خز گشاد و بلند خویش و گوهرهائی که بر انگشتان داشت گردش کنان در اطراف واکناف آن کشور خرامیده بود، روز بیست و هشتم ژانویه برای سربازان ارتش ششم، يك پیام رادیوئی فرستاد:

پیکاری که ارتش ششم در استالینگراد میکند، در سینه تاریخ ثبت خواهد شد و نسلهای آینده از دلیری بی نظیری که سربازان مادر نبرد لنجمارک و سرسختی و مقاومتی که در جنگ آلتکار و شهاب متی که در پیکار نارویک و ایثار نفسی که در نبرد استالینگراد از خود نشان داده اند، با غرور و مباهات سخن خواهند گفت.

و در شامگاه واپسین روز پیکار، یعنی سیام ژانویه سال ۱۹۴۳ که مصادف با دهمین سال قدرت یافتن نازیها بود، وقتی سربازان ارتش ششم به سخنرانی رادیوئی مطمئن و میاں تهی «رایش مارشال» چاق گوش دادند، بهیچوجه شور و نشاطی نیافتند. گورینک میگفت:

تاهزار سال دیگر، آلمانیها از این نبرد، (جنگ استالینگراد)

از مسکو تا استالینگراد

با احترام فراوان و هراسی آمیخته با احترام، سخن خواهند گفت
و بیاد خواهند آورد که بر رغم همه چیز، پیروزی نهائی آلمان در
آنجا پی ریزی شد در سالیانی که خواهد آمد، ارواح دلیران
مادر باره پیکار قهرمانانه کرانه ولگا چنین خواهند گفت: هنگام
میکه با آلمان میروید، بگوئید ما را دیده اید که در استالینگراد
غنوده ایم، زیرا شرف ما و رهبران ما، فرمان دادند که بخاطر عظمت
بیشتر آلمان، جان سپاریم.

لیکن در اینوقت، افتخار و رنج و حشت انگیز ارتش ششم
پایان یافته بود. روز سیام ژانویه، پاولوس بابی سیم به هیتلر خبر
داد: « سقوط نهائی را بیش از بیست و چهار ساعت دیگر بتأخیر
نمیتوان انداخت ». •

آخرین صحنه پیکار

گفتیم: روز سیام ژانویه، پاولوس با بی‌سیم به هیتلر خبر داد:

«سقوط نهائی ارتش ششم را بیش از بیست و چهارم ساعت بتأخیر نمیتوان انداخت.»

این اعلام خطر، فرمانده کل رابر آن داشت تا تمامی افسران آلمانی را که در استالینگراد محکوم بمرگ شده بودند، دسته جمعی ترفیع درجه دهد، ظاهرآ این امید که درجات، تصمیم آنان را تقویت خواهد کرد تا در سنگرهای خونین خویش با افتخار بمیرند. هیتلر به یودل گفت: «در تاریخ نظامی سابقه ندارد که يك فیلد مارشال آلمانی اسیر شده باشد.» و سپس بوسیله بی‌سیم، پاولوس را بمقام حسد انگیز مارشالی ارتقاء داد. ۱۱۷ افسردیگر، هریك يك درجه ترفیع مقام یافتند، این، يك «ژست» پیش از مرگ بود.

خود پایان ماجرا، ساده بود. شامگاه آخرین روز ماه ژانویه سال ۱۹۴۳، پاولوس واپسین پیام خویش را به ستاد «پیش-وا» فرستاد:

از مسکو تا استالینگراد

«سربازان ارتش ششم، در حالیکه بسو گند خور و فاداروا اهمیت عظیم مأموریت خویش آگاه اند، سنگر خود را بخاطر پیشوا و وطن، تا آخرین نفرو آخرین فشنگ حفظ کردند.»

ساعت ۴۵۷ دقیقه بعد از ظهر، متصدی دستگاه بی سیم ستاد ارتش ششم نیز آخرین پیام خویش را مخابره کرد:

«روسپاشت در پناهگاه زیر زمینی ما هستند، ما مشغول خراب کردن دستگاه بی سیم هستیم.» وی سپس حروف "CL"، را پایان پیام افزود. حروف مزبور، برای ایستگاههای بی سیم يك علامت بین المللی و معنایش اینست: «این ایستگاه دیگر خبری مخابره نخواهد کرد.»

در ستاد ارتش ششم، «جنگ آخرین لحظه» ای در گرفت. جوجه ای از سربازان روسی، بفرماندهی يك افسر جزء، در را باز کردند و نهانگاه تاریك فرمانده کل را که در سرداب قرار داشت، بدقت نگر-یستند. روسیان، خواستار تسلیم پاولوس و اعضای ستاد او شدند و ژنرال اشمیت (۱) رئیس ستاد ارتش ششم، تقاضای ایشان را پذیرفت. پاولوس، افسراده و دلشکسته، روی تخت سفری خود نشسته بود ۰۰۰ وقتی اشمیت خطاب باو گفت: «فیلد مارشال اجازه میفرمایند از ایشان بپرسم آیا چیز دیگری هم هست که باید گفته شود؟» پاولوس آنقدر خسته بود که باین پرسش پاسخی نداد.

در بخش شمالی شهر، واحد کوچکی از سربازان آلمانی،

آلمسگو تا استالینگراد

یعنی تنها نیروئی که از دولشکر زره پوش و چهار لشکر پیاده نظام آلمانی باقی مانده بود، هنوز در ویرانه های يك کارخانه تراکتور سازی مقاومت میکرد. شب اول فوریه، واحد مزبور پیامی از ستاد هیستل دریافت کرد:

ملت آلمان از شما انتظار دارد که وظیفه خود را درست همانگونه که سربازان محافظ در جنوبی انجام دادند، انجام دهید. هر روز و هر ساعت که شما به نبرد دوام دهید، بنای يك جبهه جدید را تسهیل میکنید.

درست چند دقیقه قبل از ظهر روز دوم فوریه، این دسته پس از آخرین پیامی که برای فرمانده کل فرستادند، تسلیم شدند:

«... تا آخرین نفر، علیه قوایی که تفوق بسیار، بر ما داشتند جنگیدیم، زنده باد آلمان!»

سرانجام، بر میدان پیکار، بر مسلخ بزرگی که پوشیده از برف بود، آرامش و سکوت حکمفرما شد. ۰۰ در ساعت ۲ و ۴ دقیقه بعد از ظهر روز دوم فوریه، يك هواپیمای اکتشافی آلمان، در ارتفاع فراوان بر فراز شهر پرواز در آمد و بابتی سیم خبر داد: «در استالینگراد، به هیچوجه نشانی از جنگ دیده نمیشود».

تا آن ساعت، ۰۰۰ ۹۱ سرباز و بیست و چهار ژنرال نیم گرسنه و سرمازده آلمانی، که بسیاری از آنان زخمی و همه ایشان گنج و مبهوت و از پایداری در آمده بودند، در سرمای ۲۴ درجه زیر صفر، در حالیکه پتوهای غرقه بخون را بر سر کشیده و گوشه های آنر چسبیده بودند و

از مسکو تا استالینگراد

روی یخ و برف بالاپائین می جهیدند، بسوی زندانهای غم انگیز و یخ زده اسیران جنگی می رفتند، زندانهایی که در سیبری قرار داشت. ۰۰۰ باستانی ۲۰.۰۰۰ سرباز زمانی و ۲۹.۰۰۰ سرباز زخمی که از راه هوا از میدان جنگ بیرون برده شده بودند، این، تمامی عده ای بود که از يك ارتش فاتح بجا مانده بود، ارتشی که تادوماه پیش شماره سربازان آن به ۲۸۵.۰۰۰ نفر می رسید. بقیه، قتل عام شده بودند. و از آن ۹۱.۰۰۰ آلمانی نیز که در آن روز زمستانی، راه پر رنج اسارت را پیمودند، تنها ۵.۰۰۰ تن خاک وطن را دوباره دیدند. (۱)

در این اثناء در ستاد گرم و نرم «پیشوا» واقع در پروس شرقی، جهانگشای نازی که سرسختی و حماقت وی موجب ایجاد این فاجعه شده بود، ژنرالهای خود را که در استالینگراد جنگیده بودند سرزنش میکرد که چرا ندانسته اند چگونه و چه وقت بمیرند. اسناد و مدارك کنفرانسی که هیتلر روز اول فوریه در سازمان فر مانده ی عالی، با ژنرالهای خود تشکیل داد، موجود است و این اسناد، طبیعت دیکتاتور آلمان را در آن لحظه، لحظه ای که زندگی او و حیسات ارتش و کشورش بخطر افتاده بود، نشان میدهد. هیتلر به ژنرالها گفت:

افسران ارتش ششم، رسماً و بیچون و چرا، در استالینگراد تسلیم شده اند. در حالیکه میبایستی صفوف خود را فشرده میکردند، سنگر تسخیر ناپذیری می ساختند و با آخرین گلوله ای که برای

۱- این رقمی است که دولت «بن» در سال ۱۹۵۸ منتشر کرد. بسیاری از اسیران، بهار سال بعد، بعلت بروز بیماری همه گیر تیفوس، مردند (مؤلف)

المسكو تا استالینگراد

آنها باقی ماند بود، بحیات خود خاتمه میدادند. آن مرد که «پاولوس» میبایستی با گلوله خود کشتی میکرد، درست همانطور که سرداران قدیم، وقتی میدیدند در جنگ شکست خورده اند، خود را بروی تیغه شمشیر هایشان می انداختند... هیتلر هر اندازه که باین لفاظی و عبارت پردازی دوام میداد، خشم و کینه اش به پاولوس که تصمیم گرفته بود زنده بماند، بیشتر می شد:

پیش خود تصور کنید: او را به مسکو خواهند برد... و آنوقت تلموشی را که آنجا کار گذاشته اند در نظر مجسم کنید. در مسکو او هر سندی را امضا خواهد کرد. در آنجا اعتراف ها خواهد نمود، اعلامیه ها صادر خواهد کرد... خواهید دید حالا، ژنرالهای ارتش ششم، تا اعماق ورشکستگی معنوی سقوط خواهند کرد... خواهید دید، یک هفته طول نمیکشد که سیدلitz (۱) و اشمیت و حتی پاولوس، از رادیو سخنرانی میکنند (۲)... آنها را بزنند لیوبلانکا (۳) می اندازند و در آنجا موشها آنها را میخورند، چطور ممکن است آدم

1 - Seydlitz

۲- این پیشگویی هیتلر، باستانهای زمان وقوع آن، درست از آب در آمد. در ماه ژوئیه سال بعد، پاولوس و سیدلitz که رهبران « کمیته آلمان آزاد » شده بودند، از رادیو مسکو سخنرانی کردند و ارتش آلمان را تحریک و تشویق نمودند که هیتلر را نابود کنند.

3 - Liublanaka

از مسگو تا استالینگراد

تا این اندازه نامرد و جیون باشد؟ من که نمیفهمم...

زندگی چیست؟ زندگی «ملت» است. فرد بهر حال باید بمیرد. در ماوراء فرد، ملت وجود دارد، ولی، چگونه ممکن است کسی از این لحظه مرگ بترسد، در حالیکه بآن وسیله میتواند خود را از این نکتت خلاص کند، بشرط آنکه وظیفه اش او را از این جهان پر غم و اندوه نجات دهد.

... آنهمه آدم میمیرند، و آنوقت مردی مثل او (پاولوس) قهرمانی آنها را در آخرین دقیقه لکه دار میکند. او میتواند خود را از تمام غمها برهاند و نام خود را مخلد کند و یک قهرمان ملی جاویدان شود، ولی او ترجیح داد که به مسکو برود!...

آنچه مرا، شخصاً، بیش از هر چیز ناراحت کرده اینست که او را بدرجه فیلدمارشالی ارتقا دادم میخواستم آخرین چیزی را که باعث رضایت و خشنودی او میشود، باو بدهم. این آخرین مقام فیلدمارشالی است که در این جنگ داده ام. جوجه های خود را پیش از آنکه سر از تخم در آورند نباید بشمرید (۱)

پس از سخنرانی، هیتلر، درباره این موضوع که خبر تسلیم ارتش ششم را چگونه بمملت آلمان باید اطلاع داد، باژنرال سایت -

۱ - کتاب فلیکس ژیلبرت بنام، «هیتلر جنگ خود را رهبری میکند» صفحات ۱۷-۲۲. این کتاب مجموعه یادداشتها نیست که بنویسند نویسی از کفرانهای نظامی هیتلر در «سازمان فرماندهی عالی» تهیه شده است. بدیختانه فقط قسمتی از یادداشتها بدست آمده است.

از مسکو تا استالینگراد

سر تبادل نظر کوتاهی کرد . روز سوم فوریه ، سه روز پس از تسلیم ارتش ششم ، « سازمان فرماندهی عالی » اعلامیه مخصوصی منتشر کرد:

نبرد استالینگراد ، پایان یافته است . سربازان ارتش ششم ، تحت رهبری بی مانند فیلدمارشال پاولوس در حالیکه بسو گند خویش که تا آخرین دم بجنگند ، وفادار ماندند ، بسبب تفوق دشمن و شرایط نامطلوبی که با آن روبرو بودند ، مغلوب شدند .
پیش از آنکه اعلامیه از رادیوی آلمان خوانده شود ، طلبهائی که صدای آنها را مخصوصاً خفه کرده بودند ، نواخته شدو پس از قرائت آن ، « موومان » دوم سمفونی پنجم بتوون ، به ترنم درآمد .
هینلر ، چهار روز عزای ملی اعلام کرد . تمام تماشاخانه ها ، سینماها ، مراکز عیش و سرور ، در آن چهار روز تعطیل بود .



والتر گورلیتز (۱) مورخ آلمانی ، در کتاب خود که درباره ستاد ارتش آلمان نوشته است میگوید : « استالینگراد » ، ینای (۲) دوم و مسلما ، بزرگترین شکستی بود که يك ارتش آلمانی تا کنون دیده

1 - Walter Goerlitz

۲- روز چهاردهم اکتبر سال ۱۸۰۶ ناپلئون ارتش روس را که فرمانده آن شاهزاده « هوهن لوهه » بود ، در شهر «ینا» واقع در مشرق آلمان ، شکست داد و از آن پس جنگ «ینا» در تاریخ نظامی جهان بعنوان يك پیروزی بزرگ و يك شکست بزرگ ، مشهور شد (مترجم)

المسكو تا استالینگراد

است. (۱)

لیکن شکست استالینگراد معنا و مفهومی بیش از این داشت . هنگامیکه شکست العلمین و پیاده شدن انگلیسیها و آمریکائیا در آفریقای شمالی ، بدان افزوده شد ، نقطه تحویل بزرگ جنگ جهانی دوم را پدید آورد . موج عظیم فتوحات نازیها که قسمت اعظم اروپا را فرا گرفته بود در کرانه ولگا تا مرز آسیا رسیده بود و در آفریقا ، تقریبا تا ساحل نیل پیش آمده بودند ، از این پس رفته رفته فرو نشست و دیگر هرگز نتوانست دوباره پیش آید...

دوران حملات بزرگ برق آسای نازیها ، که بیاری هزاران تانک و هواپیما صورت میگرفت و در صفوف سپاهیان خصم تخم وحشت و هراس می پراکند و ارتشهای دشمن را قطعه قطعه میکرد ، پایان یافته بود ... راست است ، نازیها ، پس از پیکار استالینگراد به حملات تعرضی ملی نو میدانهای دست زدند (بهار ۱۹۴۳ در خار کف و عید میلاد ۱۹۴۴ در آردن) ، لیکن این حملات ، بخشی از کوشش و تلاش ایشان برای دفاع از خود بود دفاعی که میبایستی آلمانها با سر سختی و شجاعت بسیار در دو سال آینده - دو سال آخر جنگ - از خود بکنند .

ابتکار کارها از دست هیتلر بدر رفت و دیگر هرگز بچنگ او نیفتاد . اکنون ، این دشمنان او بودند که ابتکار کارها را نه تنها در جنگهای زمینی ، بلکه در پیکار های هوائی نیز ، بدست میگرفتند

از مسکو تا استالینگراد

ونگاه میداشتند. پیش از شکست اسالینگراد، یعنی شب سیام ماه مه سال ۱۹۴۲، انگلیسیها برای اولین بار کلن (۱) را با هزار هواپیما بمباران کردند و بدنبال آن، در آن تابستان پرماجرا، شهرهای دیگر آلمان را نیز بدینگونه بمباران کردند. برای نخستین بار، مردم غیر نظامی آلمان، نظیر سربازان آلمانی در استالینگراد و العلمین، به همان وحشت و هراسی دچار میشدند که تا این زمان قوای مسلح آنها در دیگران پدید آورده بودند.

و سرانجام، در میان برفای استالینگراد و شنهای سوزان صحرای آفریقا، رؤیای بزرگ و مخوف نازیها از میان رفت. با مصائبی که بر پاولوس و رومل وارد آمد، نه تنها «رایش سوم» محکوم بقنا شد، بلکه «نظم نوین» کذائی عجیب و مہیبی که هیتلر و آدمکشانش «اس.اس» او در سرزمینهای فتح شده، سرگرم استقرار آن بودند، بمرگ و نیستی محکوم شد.

پایان